

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232087

UNIVERSAL
LIBRARY

أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ

الحمد لله الذي جعل في نظام الدين محمد بن محمد صالح النسخة



بجيشية مولوي تقبول احمد صاحب مجله محسنو نگر من محلات كهنود در سنة الهجرى

در مطبعة حسن ميرزا ضوى قنابى طبع شد

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

[illegible]

لفظ عطر را بنویس
 قاعی بقول برود در سینه و پیشانی
 و جلوه ی قیام از ریش و سر و اندام را پیشانی
 و از دوس طرف اعلای پیشانی و پشت و اندام را پیشانی
 و از دوس طرف اعلای پیشانی و پشت و اندام را پیشانی
 و از دوس طرف اعلای پیشانی و پشت و اندام را پیشانی

بسم الله الرحمن الرحيم
ن - م

الحمد لله الذي أنعم علينا وهدانا إلى الإسلام وميزنا عن طبقات الكفار
والصالحين والسلام على سيدنا محمد خير الأنام والبر الكرام وأصحابه العظام
شكری زیادہ از انجہ کہ در تحریر و تفسیر کتبجد و دانش و ہوش آنرا تسبیح
صانعی را نراست کہ چندین مصنوعات گوناگون بدو حرف کاف و نون
پیدا نمود و ابواب فصاحت و بلاغت بر ضمیر منیر دانشوران سخن رس محض از
فضل و عنایت کشود و در دو تخیالی کہ از حساب آن فهم و خرد عاجز آید و
عقل و فہنگ از احصائی آن بقصو اعتراف نماید شارقہ عطرسائی و مشہد
فردوس آسائی آن شہسوار مضار قاب تو سٹین کہ گرد ہم بر افش افسر اعیان
عالم علویست و خاک راہ ہما یوش سر بہ جسم سران جہان غلیست
اللہم صل علیہ و علی آلہ و اصحابہ وسلم

دوست کا کہنا تھا کہ اگر تم میری جگہ پر جاؤ تو میں تم کو یہاں سے نکال دوں گا۔

فصاحت ظاهر و هویدا است که علم بدیع خاصه عربست و فصاحتی عجم و رین تابع
پیر و اند فاما درین ساله قسار چنان یافته که اشعار امثله بر زبان
فارسی نموده شود لاجرم عنان ادبم خوش خرام خامه از وادی عرب
معطوف داشت و چون به یکبارگی گذشتن از ان نیزه نقصان
کتاب بود لهذا بحث نمین و تبرک اکفایه بعضی آیات قرآن مجید
و احادیث افضل المخلوقات علیه اکمل التحیات
و شعری چند از بلغا که قریب انهم بودند نموده آمد

۱
 ارا و در حقیقت صدق است که هر
 صحت و عدم صحت هر یک از اینها
 در این خصوص لغت و کلام است و
 در بعضی نسخ لفظ غلطی یا
 شکی نیست و این آنگاه که کلام
 غلط و اول بود و در اصل ساد و
 صحیح است و این سخن و حکایت
 از اسفندی بر آن نیست و
 نظام الدین محمد مصطفی این
 سخن را در بیان هر دو سخن
 علی بن محمد

[illegible]

چنانچه در کتاب مذکور است که در این کتاب
در فصل اول از بیان معنی این کلمات و
در فصل دوم از بیان معنی این کلمات و
در فصل سوم از بیان معنی این کلمات و
در فصل چهارم از بیان معنی این کلمات و
در فصل پنجم از بیان معنی این کلمات و
در فصل ششم از بیان معنی این کلمات و
در فصل هفتم از بیان معنی این کلمات و
در فصل هشتم از بیان معنی این کلمات و
در فصل نهم از بیان معنی این کلمات و
در فصل دهم از بیان معنی این کلمات و
در فصل یازدهم از بیان معنی این کلمات و
در فصل بیستم از بیان معنی این کلمات و

[illegible]

[illegible]

اگر گوهرمان من شودی خود را
 پندت ای نیکخواه کی شنوم
 توه در دم ترا گنه چه نبسم
 خوار منگر که خسروم آخر
 هر شمع جان آب آید نه آزار آورد
 دوستان فی سجن من ارم نه بایستن یکیت
 آرزو مندان بآب دیده مغد و ز نذر
 شب می توبه کنم از بیم زجر زاهدان
 صد گله دارم ولی چون باشد آرزو در نظر
 غمزه توبه فرمیش اهد صد ساله را
 زین خود کام کار من سوا کی شید
 خواهم که سیر نیم روی چو یا سمنش
 بسیار ز بد تقوی باطل شد از فرمایش
 دل رفت وز باشد کز وی خبر نیاید
 ای حبه دوزر بنیان جشش میند بکنا
 گویند شادمان می خنمی چون غمزه او
 طاق ندارد آن رخ از ناز کی نفس را
 باری بر تیغ زانند آن ساعدش می نیم
 خسرو یک نظاره دل را بیاورد آ

از اجل یک شبه ضمان شده ام
 منکر خود پندم و مان شده ام
 که اگر بر دلت گران شده ام
 که غلام تو را یگان شده ام
 تملکوان باد بدین زبان جفا کار آورد
 در دهر رسینه باشد ناله زار آورد
 فرقت سوی غریزان گریه بسیار آورد
 بادادم و سیاقی باز در کار آورد
 کیست کان ساعت بانمرا بگفتار آورد
 موی پیشانی گرفته پیش رخسار آورد
 خسرو فرمان لب برون همین بار آورد
 یک آفتست جشش می رسم از گینش
 قنات است آنکه که گریه بند شمر گینش
 ای دوزمانده چو در زلف غمیش
 که خیمه نقش گیر داند ام باز نینش
 من شیتی که دارم کاین بیم گینش
 ای باد تند مگر بر برگ یا سمنش
 خیزای قیوب بد خو بر مال آستینش
 اگر جان بکارت آید بار دگر بنیش

[illegible]

[illegible]

و روا بود که در قصیده دودیت می باشد بیت
همین بیت اول است پس سخن آنست که
اشارتی بدان یاد چنانچه کاشی شیرازی
باز با صد برگ آید جانب گلزار گل
آب گلر همیشه از قندیل عرش ولی که است
بهر غزل عامل منصوب نصب نامیده
خشتی از فیروزه دارد خشتی از یاقوت سخن
دوشن بلبل این غزل میخواند بر سر بلند
ای میمانت غنچه و خطا نه و خسار گل

شرح بیاید که ما او را مطلع است و بعضی اند که مطلع
چون شاعر خواهد که در قصیده دیگر مطلع اندازد
گفت قصیده ۵
بمحو کس گشت منظور الا ابصار گل
شبنم باغ جمال حمدخت گل
آل تنعایت از سلطان دریا بار گل
بمحو خسر و خوش خلق نیکو کار گل
عرق شبنم شد لکشتن آب این نقیصه گل
سنبلیله او دست بیل لاله است بار گل

[illegible]

از آنکه لعل ساعه چشم لب است
 خود از برای شروع از بهر تن بود
 در برگرفته دل چون خود آهسته
 سر بر می کنی ز تکبر مگر که پای

مناظره شب و روز از اسدی طوی

لشوار حجت گفتار شب روز بهم
 هر دو را خاست جیل از بی شمشیر
 گفت شب فضل من از روز فزون آنکه
 نزد یزدان پرستیدن روز عابد
 قوم را سوئی مناجات شب دیکم
 فرج رخ شب کرد محمد بد و نیم
 هست در روز اوقات که نهی است نماز
 آسمان از تو بود همچو غلی فروش بود
 هر سه و سال عرب را عدد از ماه
 روز را شب چو شنید این سه آنکه
 روز را عیب بطعمه چکنی کایز و عش
 روزه هر خلق که دارند روزه است همه
 روز خواهد که بود خاستن خلق چشیر
 روی آفاق من خج نماید ز تو زشت

تا لب چو ابرایا ساعه نماید
 تو جنگجوی عادت دیگر نهاد
 و از لطف چون زره که تو بر نهاده
 بر آستان شاه مظفر نهاد

سرگدشتی که ز دل دور کند شدت غم
 در میان فت فراوان سخن از جنت دم
 روز را که در شب باز خداوند قدیم
 ساجد و عابد شب است فزون قدر و قیم
 هم شب گشت جدا لوط از بیداد و ستم
 سولی معراج شبفت بهم از بیت حرم
 در نماز عجم شب فخر نبی بود و امام
 و زمین ارسته بر بلبل باغ ارم
 تیر هر ماه منت از بر جبریل رفتم
 خاموشی کن چه در آئی به سخن بس محکم
 روز را پیش تو کرد دنایش بقسم
 بحرم حج بر روز است بهم از بیت حرم
 روز بد نیز وجود همه مردم ز عدم
 دیده خلق ز تن نور فراید ز تو غم

در شکوه ظهور شیخ عزالدین موسی علیا السلام
کلام عالمین تصدیق رسالت خود و سوال قوم در
حق علی بن ابی طالب و ائمه اهل بیت
و رد شبهات و افسوس نیکوای
پیش و آوردن قوت در کمال
تفصیل و کبر است ۱۲۰ لولا
بود بر سر اسفند و در آن حضرت
حق خدای او و در پنج ختم بین
شام و ستار است سال و بن
و در آن ایدان بنیاد و در آن
ضمیمه از آن او و در آن
ضمیمه از آن او و در آن

مر مرا جامه شادی و تراجامه محم
بگیر یزید چو خورشید من با فراخت علم
ز آفتاب من دانده و سال عجم
زان نماز تو لم آید که ز من بستی لم
گرچه زرد آمده و بنار هم از به زردم
وزیر فی خدمت خورشید کند پشت بجم
در میان حکم کن العدل خداوند حکم

القطعه در لغت پاره است از خیری القطعه من الشی عیسی طالبه نموده و در اصطلاح ابیات چند است که سخنان در قافیه و وزن و مطلع ندارند زیرا که اگر مطلع باشد خالی از دو حال نیست اگر متجاوز است از دو انزده بیت قصیده است و اگر کم از آن است غزل است چنانچه حلیم انوری فرماید

قط

در چه رخسار چرخ روین تن
رستی میکند وی و بهمن
حالتی را چه حیلست و چه فن
گر بدست آوری از ان دوسه من
سخن لی تیره چون چه بسین
ورنه آنگه لغو ز باشد من
مارهای هجاء در گردن

مرداگونه اسلام ترا گوید که
 شیشه و خیل نجوم تو چه باشد که پاک است
 گوز ماه تو شناسند به وسای عرب
 از فریضه سه نماز است بر دوز و شب
 گرچه زرد آمده خورشید هم او پیر است
 ماه تو از غنم خورشید من افراید نور
 و رقبه لم نوی راضی و خواهی که شود
 القطعه در لغت پاره است از چیری القطعه من الشی عیسی طایفه منه و در
 اصطلاح ابیات چند است که متحد اند در قافیه و وزن و مطلع ندارند زیرا که اگر مطلع
 باشد خالی از دو حال نیست اگر متجاوز است از دوازده بیت قصیده است
 و اگر کم از آن است غزل است چنانچه حلیم انوری فرماید
 قطعه
 خواجہ افرا سیاب میدانی
 من نشه را بیم و لی با من
 خرد زال را چو پرسیدم
 گفت افرا سیاب وقت شوی
 باو چون دم سیاه و شان
 گرفتستی توئی فرید و نم
 همچو ضحاک ناگهان چشم
 در چه بحکم ز چرخ روین من
 رستی میکند وی و بهمن
 حالتم را چه حیلست و چه فن
 گردست آوری از آن و سه من
 سرخ نی تیره چون چه بیزن
 ورنه آنکه نعوذ بآب من
 مارهای هجاء در گردان

[illegible]

گوشت بکن ز آبروی ز سرخ
مرد جهان بین کرم آباد کرد
مهرنگ دانا ز کف ماغبان
خبر سرشاخ شد و آبر کرد
گفت چه دانی که ز دست چه
بر صفت بوضه بطاکو بهر
بیخت نبودت که بدست آوری
مرد پشیمان شد از آزادیش
باز در آمد بفسون و فریب
گفت به مرغ از سر این در گذر
مونس من باش دل آرام من
تا چو دل و دیده نگو دار مت
مرغ بجنید در آمد بر اثر
تا شنیده بدی احوال مال
چونکه شنیدی خبر مال من
شرط کرده بدم ای کیسینه جو
ارچه شدی طالب پیوند من
هم نبود پوضه بط بشک
مرغ گران بوضه نه اقرون بود

این نه صحبت که بیست از سه گنج
وز پنی آزادیش آزاد کرد
جست چو تیری که جسد از کمان
در دول مرد و گرساز کرد
باچه شناسی که حریت که بد
در شکم بود به از کشور
در همه عمری خود از ان بر خوری
غصه و غم گشت همه شادیش
در هوس مال شده ناشکیب
صحبت توبه ز هزاران گهر
نازه کن از وصل خود ایام من
گر خوریم خون نیاز از دست
گفت زهای ابله نیز نگ ساز
خون مراد داشته بودی حلال
در کف تو چون بود احوال من
با تو که چیزی که نیابی مهسو
زود فراموش شدت پند من
در شکم کوچک گنجش که
در شکمش بوضه بگو چون بود

باید که از آن که در این دنیا
باید که از آن که در این دنیا
باید که از آن که در این دنیا
باید که از آن که در این دنیا

او آزاد کرد و از آن که
او آزاد کرد و از آن که
او آزاد کرد و از آن که
او آزاد کرد و از آن که

باید که از آن که در این دنیا
باید که از آن که در این دنیا
باید که از آن که در این دنیا
باید که از آن که در این دنیا

این ماحول است که در آنجا که شد با ورت
 غم چه خوری چون که برفت ز دست
 غم بخوری، طلب ملک و مال

این نه محالست که شد با ورت
 مال که خود نیست و گرنه نیست
 تا نشوی بذرگر آسا جلال

حکایت وزن این از احداث نوح اضرب مقبوض مذوف مسدس است
 مفعول مفاعیل مفعول برین وزن است تحفه تعریضه سکیم خاقان وایلی مجنون
 شیخ نظام الدین گنجی و مجنون لیلی امیر خسرو بلوی و نولوی جامی و مل دمن
 شیخ فیضی من زاد المسافرین میر حسینی حسنه الله علیه حکایت

روزی ز قضا مگر کند ر
 وان چشم و ملک و جاه با او
 پیری خرابه سر بدر کرد
 در چشم کند آمد از دور
 وین گیسست که میناید آخر
 بهوده نباشد انجین پیر
 پیر از سر وقت خودش دور
 ناگاه کندش بصد چشم
 غافل چه نشسته درین راه
 آخر نه کند راست نا ریم
 پشت همه روی عالم افروز
 فرق فلک است زیر پایم

این طرف حکایت است بنگر
 سرفت و همه سپاه با او
 ناگاه به خرابه گذر کرد
 پیری نه آفتاب پر نور
 پرسید که این چه شاید آخر
 در گوشه این مغاک و گبیر
 خود را ندید آن مغاک چون گور
 چون باز نکرد سوی او چشم
 گفت ای شده غول این گذرگاه
 هر چه نه گردی احسنا مم
 دانی که متمر زجت نسیر وز
 در بادل و آفتاب را بم

این ماحول است که در آنجا که شد با ورت
 غم چه خوری چون که برفت ز دست
 غم بخوری، طلب ملک و مال
 این نه محالست که شد با ورت
 مال که خود نیست و گرنه نیست
 تا نشوی بذرگر آسا جلال
 حکایت وزن این از احداث نوح اضرب مقبوض مذوف مسدس است
 مفعول مفاعیل مفعول برین وزن است تحفه تعریضه سکیم خاقان وایلی مجنون
 شیخ نظام الدین گنجی و مجنون لیلی امیر خسرو بلوی و نولوی جامی و مل دمن
 شیخ فیضی من زاد المسافرین میر حسینی حسنه الله علیه حکایت
 روزی ز قضا مگر کند ر
 وان چشم و ملک و جاه با او
 پیری خرابه سر بدر کرد
 در چشم کند آمد از دور
 وین گیسست که میناید آخر
 بهوده نباشد انجین پیر
 پیر از سر وقت خودش دور
 ناگاه کندش بصد چشم
 غافل چه نشسته درین راه
 آخر نه کند راست نا ریم
 پشت همه روی عالم افروز
 فرق فلک است زیر پایم
 این طرف حکایت است بنگر
 سرفت و همه سپاه با او
 ناگاه به خرابه گذر کرد
 پیری نه آفتاب پر نور
 پرسید که این چه شاید آخر
 در گوشه این مغاک و گبیر
 خود را ندید آن مغاک چون گور
 چون باز نکرد سوی او چشم
 گفت ای شده غول این گذرگاه
 هر چه نه گردی احسنا مم
 دانی که متمر زجت نسیر وز
 در بادل و آفتاب را بم

این ماحول است که در آنجا که شد با ورت
 غم چه خوری چون که برفت ز دست
 غم بخوری، طلب ملک و مال
 این نه محالست که شد با ورت
 مال که خود نیست و گرنه نیست
 تا نشوی بذرگر آسا جلال
 حکایت وزن این از احداث نوح اضرب مقبوض مذوف مسدس است
 مفعول مفاعیل مفعول برین وزن است تحفه تعریضه سکیم خاقان وایلی مجنون
 شیخ نظام الدین گنجی و مجنون لیلی امیر خسرو بلوی و نولوی جامی و مل دمن
 شیخ فیضی من زاد المسافرین میر حسینی حسنه الله علیه حکایت
 روزی ز قضا مگر کند ر
 وان چشم و ملک و جاه با او
 پیری خرابه سر بدر کرد
 در چشم کند آمد از دور
 وین گیسست که میناید آخر
 بهوده نباشد انجین پیر
 پیر از سر وقت خودش دور
 ناگاه کندش بصد چشم
 غافل چه نشسته درین راه
 آخر نه کند راست نا ریم
 پشت همه روی عالم افروز
 فرق فلک است زیر پایم
 این طرف حکایت است بنگر
 سرفت و همه سپاه با او
 ناگاه به خرابه گذر کرد
 پیری نه آفتاب پر نور
 پرسید که این چه شاید آخر
 در گوشه این مغاک و گبیر
 خود را ندید آن مغاک چون گور
 چون باز نکرد سوی او چشم
 گفت ای شده غول این گذرگاه
 هر چه نه گردی احسنا مم
 دانی که متمر زجت نسیر وز
 در بادل و آفتاب را بم

[illegible][illegible]

گرد از آن پردو خیک بتر خبر بست
مرد و از گزنده آزار داد
چون زره دورگشت مقداری
پیشش اهش گرفت کای خواهر
از کجا میرسی چه داری بار
لفت با لیس بشه کارم نیست
بار من و غن است و میکوشم
گفت بجشای بار خویش که من
تا هم اینجا باش بشمارم
زن فروجهست و بار خویش کشاد
مردیک خیک ادا بان بدرید
داد در دست زن که دار نگاه
زود بکشاد خیک دیگر شمر
چون دو شتش خیک شد بسته
کرد بیرون ز پای شلوارش
زن پیاره چون بدقع افتاد
زانکه گر شور و جنگ می انگخت
بضرورت بکار تن درد داد
گر ز روعن فراغتش بودی

جست و بالای و در میان نشست
خرشواره بشهر روی نهاد
آمد از ده پدید عیار کی
بلکه خورشید و ماه را خاور
و اندرین شهر بآیه داری کار
رفتن از ده جز اضطراست
لشتر سامن بشهر و بفر و ششم
سیر و موسوی ده پی روغن
توبه مکن بشهر و آرام
خیلها هر دو پیش مرد نهاده
روغنش به امتحان بخشید
تا به نیک و گداز کشاید راه
داد و بچاره را بدست و گداز
و هفت پندش به بند آهسته
بست کالای خویش در بازارش
توانست دست خویش کشاد
خیک روغن خجاک ره می رخت
نام و ناموس را بگوشه نهاد
دامن عصمتش میا لود می

[illegible]

[illegible]

بیم آرتم و کانزار تو در ماسه

آنست که در بیاضاء و و لفظ باز یاده از یک جنس نزد یک دیگر بیارد که در نوشتن یا نوشتن مانند هم باشند و در معنی مختلف و این ایهفت قسم است تجنیس یا تجنیس ناقص تجنیس را بد تجنیس مرکب تجنیس مکرر تجنیس مطرف تجنیس خط تجنیس تام نیست که دو کلمه یا بیشتر در نظم یا نثر آورده شوند که بقرات و کتابت مثل یکدیگر باشند و در معنی متغائر و در حرکات و سکات میان ایشان اصلا تفاوت زیادی و نقصان نباشد چنانچه لفظ شان درین بیت امیر خسرو دهلوی فرموده

تازه لغت اجدا مشاطه گرازشانه کرد	فرد	دست آن مشاطه میاید جدا ارشانه کرد
ای گرفته فال بعد از راه وب مشتری	فرد	ای جهان وی ترا خوشد زهره مشتری

عزیزی در صفت سرای گفته

اگر سراسی چنانست و دلبران سر
اگر روی ترا نسبت بگل کرد غلط کردی

حضرت قبلہ گاہی مدظلہ السامی راست

کسی از دست بجز دین و جان ببرد که در آذر بر آفر مهر بان شد

و این قسم را تجنیس صریح نیز نامند مجنیس ناقص چنانست که دو لفظ با ریا
در کلامی بیایند که در حروف متفق باشند در حرکات مختلف و آنرا تجنیس محفوف
نیز نامند مثال از قول سید صبر السلام اللهی حسن خلقی کما حسن خلقی و در یاری قوا
گفته است ساعد ملک و راحش دولت را به نوسوارانی و نعمت
نوسواران را به نوسواران

وہی ہے جس نے ان کو اپنا رب قرار دیا اور ان کے لئے رسول بھی مقرر کیا۔

خطای ناممکنی
و در میان تبار و فانی

[illegible]

[illegible]

۱۲ نظر در هر عدد در اول کرب و در پنجمین گلکاب و معنی است آنکه آن محبوب سال الزام است می نویسی عراق در گل ای پناه سبب در معنی چه بر آید آنرا ندیده ما که در مجلس شد

[illegible]

الرابعی و بیت و قصید اقتاد مرابا دل مکار تو کاره افکنده و رین لم دو گلستانه

من مانند جمل پیش کلامه تو زار

لفظ و درین بیت چنینی است که در میان اقتاده است و نزدیک همین صفت است

دوبیت بیر مغزی ارباب ای کوی زحمت کویت کوییم وی بوی میان عشق متوا

در سبزه شوم به پیش ویت رویم

بنیاس طرف است که کاتب یا شاعر و خطیب یا روزنیک بحسن و در همه حروف

هو اعم من سبعة و خمسون حرف اخرين مبين هو د م ن ي ال احد عشر بيبر سئل الخلفاء

این سقوه بواجبها ایر و سال در باره عوامی نظر رقی نفسه

فرد طاعت آزاد و دود و از آن آزاد

نگو خراب نه بندو دودو سر دوز

اگر حرف مختلف قوب الحنج باشد مطوف مضارع نامند و اگر بعد از الحنج باشد مطوف است

تویند تخمیس خط حنّان بود که در نظم و یادش رد و لفظ یا زیادہ بیانند کہ در کتابت

موافق باشند و در لفظ متباین مثال از قرآن مجید و هم تحسینون انهم تحسینون ضعفا و در بار

خوبان که گرد لب خط مشکین کشیده | فرد خط بر حیات عاشق مشکین کشیده ۱

چون تشنه گز شراب آزر وند دل بسته نوشند و پانم با مضطرار

و شامل این صنعت بیت اخیر است از دویست حکیم خاقانی الربابی

چای خیر آنکه حوشل مد دل حلقانی را
که حریفی و معاشره آن چای زرد

مال پوشیدن پوشیدن اسرار کسا	بابه پوشیدن و پوشیدن سسوفه
-----------------------------	----------------------------

[illegible]

ولاحق است بچینس خط کلامی که لفظ دامن دارد و آن برابر یکدیگر واقع شوند چنانچه
درین بیت در هر مصرعه هفت لفظ دامن دار است

دامن بزم آموزی دشمن میکش از من	فد	دست من دامن تو دامن میکش از من
چو آن جان جهان امین کشان از من	فد	روان جان جان من گوی زتن پرو
مصرع اخیر این بیت نیز ازین قیل است	فد	بصحرای هر گل فرستد یاران از من پرو
چرا ای جان منی آئی نواز زندان تن پرو		اگر در انشای این دو قسم کلام دامن ا

مذکور شود پسندیده است و آنچه در آن جنس لفظ بکار آید آنرا متجانس گویند چنانچه مصرعه
شبهت و شاد و شمع و شرب شیرینی المهر ب تعریب شعر آن بود که رعایت اعراس
نگاه دارند مثال عایت فحات فرو با ما صنما همه وفا باید کرد و در آن باشد وفا دادا

مثال صمات متوالیه و	بیل بر و صاصل و غفل و خروش
بمشی همه میر بهشته	زنی بهری سرشت دل سرشته

بهم از نوع معربست که حروف بیتم شفوی باشد چنانچه زبان نخبند

بمان با هوای و مان و با و فا	یا به حروف حلقی باشد که لب زبان نخبند
مصرعه قعقا قعق قعقا قعقا قعقا قعقا	یا آنکه جمله حروف نوی باشد مصرعه
درست شد که یار اسر حلال ندر	الاشفاق در لغت مستحکمست

و در اصطلاح بلغا چنانست که در نظم یا در شعر کلامی چند جمع کرده شوند که حروف آنها در
لقار متقارب و متجانس یکدیگر باشند و بهتر آنست که از یک کلمه مشتق باشند اگر شی فصحا
این صفت شمرده از جمله بچینس حساب نموده اند مثال آن قرآن مجید خروج و تاجان جاک الیمیم

بسیار است ازین نوع
در این بیت
دست من دامن تو دامن میکش از من
روان جان جان من گوی زتن پرو
بصحرای هر گل فرستد یاران از من پرو
اگر در انشای این دو قسم کلام دامن ا

است مثال آن که در هر دو
مصرعه هفت لفظ دامن دار است
بی جود واقع شده در هر دو
دو قسم مثال آن که در هر دو
مصرعه هفت لفظ دامن دار است
و در این باب صدها آمده است
و در این باب صدها آمده است
الفاظ دامن دار واقع شوند
پسندیده است چنانچه
این نوع این حکایت زن
بچینس خط کلامی
که عبارت از دفعه دوم است
کلام است مقصود باشد
چنانکه مثال دیگر در حال سخن
که بچینس خط کلامی دوم دفعه دوم است
از این باب تفصیل اواب داده

بسیار است ازین نوع
در این بیت
دست من دامن تو دامن میکش از من
روان جان جان من گوی زتن پرو
بصحرای هر گل فرستد یاران از من پرو
اگر در انشای این دو قسم کلام دامن ا

است مثال آن که در هر دو
مصرعه هفت لفظ دامن دار است
بی جود واقع شده در هر دو
دو قسم مثال آن که در هر دو
مصرعه هفت لفظ دامن دار است
و در این باب صدها آمده است
و در این باب صدها آمده است
الفاظ دامن دار واقع شوند
پسندیده است چنانچه
این نوع این حکایت زن
بچینس خط کلامی
که عبارت از دفعه دوم است
کلام است مقصود باشد
چنانکه مثال دیگر در حال سخن
که بچینس خط کلامی دوم دفعه دوم است
از این باب تفصیل اواب داده

الاجماع
فانما آوردن و باغ موضع
همچو سخن باغبانیه و آواز
ای چیری میوه و شاخ می
مردانه که قیود شسته
باید گفت شکست عیار شده
در بان ۱۲ الصبیح است مایه
شماره روز اندر به بر جای
منزلکی و حال آنکه در
پیدا کرد و نشاء از چندی
طوبه دار بار ۱۵

از روی صوت یکسان باشند و معنی متغایر در تازی فعلی گفته شد

وَلَاذَ الْبَلَاكِلِ اَصْحَتْ بَلْغَانَهَا فَاَنْفِ الْبَلَاكِلِ اَجْنِبَاءُ بَلَاكِلِ

بلا بل اول جمع بلبست ثانی جمع بلبان کسر یعنی غم و سووم جمع بلبله و در فارسی بلبه معنی
 و مراد از لبیل بیت دوم آنکه لفظ جعفر در آن کمر و است اقطع اگر چه در کتب ز قول
 راویان است و جزو جعفر یک حکماست و مراد حساب جعفر با تونی گنم زیرا که
 بجهانی وجو است و رفت جعفر مشال از دل هزار ناله بر آرم بوقت صبح
 بر شاخ گل چو گوش کنست ناله هزار نوع سووم آنکه هر دو کلمه در اول و آخریت و آن
 از یک کلمه بعینا مشتق باشند و در اصل معنی موافق آنما و صوت آنها تفاوتی باشد
 قسم اول آنکه لفظی که در اول بیت است بدستوری که مذکور شد و آخریت واقع شود
 چنانچه لفظ آزار درین بیت ۵

زمن هرگز ترانا بوده آزار

قسم دوم آنکه لفظی که در آخریت
 واقعست و وسط مصرعه اول آمده باشد و بدستور کلمه اولی هر دو از یک کلمه مشتق باشد
 و بمعنی متفق فردا جهان بوده است کسین باد نفسا شد مشک بزلت یارم هر
 شبی بر باد مشک افشان شده ۶

مراد از عجز قافیه شعر است و ردیف

زیاد نیست که در بیت کمر می آید و بیت اول این قطعه ازین قبیل است قطعه
 اگر چه تو مرا مغول کوی هو سر انجام همه عمال غرست بدو قیوع تو این درم از غل
 ندانستم که تو قیوع تو بزل است

نوع چهارم پنج بیت اول و دوم
 در صدر و عجز واقع میشوند بعینه از یک کلمه مشتق نبود و معنی نیز متغایر باشند و آن
 را شبیه اشتقاق نامند قسم اول آنکه ازین دو لفظ یکی در صدر

بلا بل اول جمع بلبست ثانی جمع بلبان کسر یعنی غم و سووم جمع بلبله و در فارسی بلبه معنی و مراد از لبیل بیت دوم آنکه لفظ جعفر در آن کمر و است اقطع اگر چه در کتب ز قول راویان است و جزو جعفر یک حکماست و مراد حساب جعفر با تونی گنم زیرا که بجهانی وجو است و رفت جعفر مشال از دل هزار ناله بر آرم بوقت صبح بر شاخ گل چو گوش کنست ناله هزار نوع سووم آنکه هر دو کلمه در اول و آخریت و آن از یک کلمه بعینا مشتق باشند و در اصل معنی موافق آنما و صوت آنها تفاوتی باشد قسم اول آنکه لفظی که در اول بیت است بدستوری که مذکور شد و آخریت واقع شود چنانچه لفظ آزار درین بیت ۵

از روی صوت یکسان باشند و معنی متغایر در تازی فعلی گفته شد

قسم دوم آنکه لفظی که در آخریت واقعست و وسط مصرعه اول آمده باشد و بدستور کلمه اولی هر دو از یک کلمه مشتق باشد و بمعنی متفق فردا جهان بوده است کسین باد نفسا شد مشک بزلت یارم هر شبی بر باد مشک افشان شده ۶

[illegible]

در این شعر طالب املی شامل این صنعت است غزل
بن بویان گلهای تصویر بهالی را
نیر سر و کمر آرام گیر و در سبزه و شمع
بنوز اندک موری دارم ایسانی مکن
من اندیشه بوس کنایه می است
گهی ابر تر و گاهی شمع گونه که بابر
قزلی چکات سانی بزم اندمان طالب
الکر و در این صنعت چنانست که شاعر در مصرعه یا بهیتی یک بیت لازم که در اینجا
سیفی نیاپوری سیم و سنگ لازم گرفته غزل می نگار سنگدل می لبست سیمین
مهر تواند و دم چون سیم و سنگ است
همچو نقش سیم و سنگ اندرون
زخم سنگ عید سیم ازست گویا لک

خواره اگر قافیه خوار یا مریود هم درست خوار میشد و درین بیت دو حرف لازم گرفته با
وانم دل من هست ویت مایل
خوشید رخ تو خوشتری بسنم
زیرا که دل و مایل نیز قافیه درست بشد من را قم الر ساله
لی رخ زیباست نازیباست ابر بوسنا
با خدش نتوان گرفتن نام ماه و آفتاب
دی نگه کردم به بیت سینه ز دل شد
و این غزل ملک الشعر طالب املی شامل این صنعت است غزل
پایدار ساز و خنجران نقش قالی را
نما نشین تا بد سائیک نازکی را
بچشم مست خود کلفت کن اینجا خالی را
مگیریم خوابیدن ز روی خالی را
بیاد چشم من بنگر بوائی بر شکالی را
ضمیمه گون می کش با و بایی نکالی را
الکر و در این صنعت چنانست که شاعر در مصرعه یا بهیتی یک بیت لازم که در اینجا
سیفی نیاپوری سیم و سنگ لازم گرفته غزل می نگار سنگدل می لبست سیمین
مهر تواند و دم چون سیم و سنگ است
همچو نقش سیم و سنگ اندرون
زخم سنگ عید سیم ازست گویا لک

در این شعر طالب املی شامل این صنعت است غزل
بن بویان گلهای تصویر بهالی را
نیر سر و کمر آرام گیر و در سبزه و شمع
بنوز اندک موری دارم ایسانی مکن
من اندیشه بوس کنایه می است
گهی ابر تر و گاهی شمع گونه که بابر
قزلی چکات سانی بزم اندمان طالب
الکر و در این صنعت چنانست که شاعر در مصرعه یا بهیتی یک بیت لازم که در اینجا
سیفی نیاپوری سیم و سنگ لازم گرفته غزل می نگار سنگدل می لبست سیمین
مهر تواند و دم چون سیم و سنگ است
همچو نقش سیم و سنگ اندرون
زخم سنگ عید سیم ازست گویا لک

پایدار ساز و خنجران نقش قالی را
نما نشین تا بد سائیک نازکی را
بچشم مست خود کلفت کن اینجا خالی را
مگیریم خوابیدن ز روی خالی را
بیاد چشم من بنگر بوائی بر شکالی را
ضمیمه گون می کش با و بایی نکالی را
الکر و در این صنعت چنانست که شاعر در مصرعه یا بهیتی یک بیت لازم که در اینجا
سیفی نیاپوری سیم و سنگ لازم گرفته غزل می نگار سنگدل می لبست سیمین
مهر تواند و دم چون سیم و سنگ است
همچو نقش سیم و سنگ اندرون
زخم سنگ عید سیم ازست گویا لک

در این شعر طالب املی شامل این صنعت است غزل
بن بویان گلهای تصویر بهالی را
نیر سر و کمر آرام گیر و در سبزه و شمع
بنوز اندک موری دارم ایسانی مکن
من اندیشه بوس کنایه می است
گهی ابر تر و گاهی شمع گونه که بابر
قزلی چکات سانی بزم اندمان طالب
الکر و در این صنعت چنانست که شاعر در مصرعه یا بهیتی یک بیت لازم که در اینجا
سیفی نیاپوری سیم و سنگ لازم گرفته غزل می نگار سنگدل می لبست سیمین
مهر تواند و دم چون سیم و سنگ است
همچو نقش سیم و سنگ اندرون
زخم سنگ عید سیم ازست گویا لک

در این شعر طالب املی شامل این صنعت است غزل
بن بویان گلهای تصویر بهالی را
نیر سر و کمر آرام گیر و در سبزه و شمع
بنوز اندک موری دارم ایسانی مکن
من اندیشه بوس کنایه می است
گهی ابر تر و گاهی شمع گونه که بابر
قزلی چکات سانی بزم اندمان طالب
الکر و در این صنعت چنانست که شاعر در مصرعه یا بهیتی یک بیت لازم که در اینجا
سیفی نیاپوری سیم و سنگ لازم گرفته غزل می نگار سنگدل می لبست سیمین
مهر تواند و دم چون سیم و سنگ است
همچو نقش سیم و سنگ اندرون
زخم سنگ عید سیم ازست گویا لک

در این شعر طالب املی شامل این صنعت است غزل
بن بویان گلهای تصویر بهالی را
نیر سر و کمر آرام گیر و در سبزه و شمع
بنوز اندک موری دارم ایسانی مکن
من اندیشه بوس کنایه می است
گهی ابر تر و گاهی شمع گونه که بابر
قزلی چکات سانی بزم اندمان طالب
الکر و در این صنعت چنانست که شاعر در مصرعه یا بهیتی یک بیت لازم که در اینجا
سیفی نیاپوری سیم و سنگ لازم گرفته غزل می نگار سنگدل می لبست سیمین
مهر تواند و دم چون سیم و سنگ است
همچو نقش سیم و سنگ اندرون
زخم سنگ عید سیم ازست گویا لک

من زارچین یا ز کارم غافل **المستلون** ثلوثی رفت بک ننگ

شدست و در اصطلاح آنست که مثنی یا شاعری گوید که آنرا بدوزن یا زیاده

میتوان خواند باندک تشدید و تخفیف که در صرف آن واقع شود ایسا

ای رخ زریه آرم جان از تنی صید دل عشاق خویش

ای بت شهادت و سیمبر پیرمرا ز رای تو گشتم و لے

این بیات اگر بعضی حروف شده خواند مست لقطه یثین چندین فاعلاتن فاعلان

فاعلمن اگر مخفف خوانده شود از بحر سیم باشد مفعلمن مفعلمن فاعلمن فرد

ای جمل از تو سر و جمن فعل از خط تو مشک ختن

لعل تو شیرینی شکر شکست فرد قامت تو قیمت عو شکست

اگر سبک خواند از بحر سیم موقوفیست مفعلمن مفعلمن فاعلاتن اگر فاعلان

از بحر ل مدس مقصود است فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و مولانا ای کاشی ممتو

منجی جمع البحرین قصه مانظر منظر که تمام نظم آن استونست در بحر هاء و میشود

باینه در علم بیات و رعایت و قافیه و جمله و قافیه نیز آن بوده تی چند از آنجا می شود

غارت جان گرمی رقرار او رفت دل نرمی گھزار او

پروده دل کیسوی او بافتی ساعد جان بازوی او تافتی

از خدا و جنت اعلیٰ خجیل و ز قد او طینت طوفی به گیل

طره او آفت هر سر سر غمزه او محنت هر سر سر

مستلون ثلوثی رفت بک ننگ
شدست و در اصطلاح آنست که مثنی یا شاعری گوید که آنرا بدوزن یا زیاده
میتوان خواند باندک تشدید و تخفیف که در صرف آن واقع شود ایسا
ای رخ زریه آرم جان از تنی صید دل عشاق خویش
ای بت شهادت و سیمبر پیرمرا ز رای تو گشتم و لے
این بیات اگر بعضی حروف شده خواند مست لقطه یثین چندین فاعلاتن فاعلان
فاعلمن اگر مخفف خوانده شود از بحر سیم باشد مفعلمن مفعلمن فاعلمن فرد
ای جمل از تو سر و جمن فعل از خط تو مشک ختن
لعل تو شیرینی شکر شکست فرد قامت تو قیمت عو شکست
اگر سبک خواند از بحر سیم موقوفیست مفعلمن مفعلمن فاعلاتن اگر فاعلان
از بحر ل مدس مقصود است فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و مولانا ای کاشی ممتو
منجی جمع البحرین قصه مانظر منظر که تمام نظم آن استونست در بحر هاء و میشود
باینه در علم بیات و رعایت و قافیه و جمله و قافیه نیز آن بوده تی چند از آنجا می شود
غارت جان گرمی رقرار او رفت دل نرمی گھزار او
پروده دل کیسوی او بافتی ساعد جان بازوی او تافتی
از خدا و جنت اعلیٰ خجیل و ز قد او طینت طوفی به گیل
طره او آفت هر سر سر غمزه او محنت هر سر سر

مستلون ثلوثی رفت بک ننگ
شدست و در اصطلاح آنست که مثنی یا شاعری گوید که آنرا بدوزن یا زیاده
میتوان خواند باندک تشدید و تخفیف که در صرف آن واقع شود ایسا
ای رخ زریه آرم جان از تنی صید دل عشاق خویش
ای بت شهادت و سیمبر پیرمرا ز رای تو گشتم و لے
این بیات اگر بعضی حروف شده خواند مست لقطه یثین چندین فاعلاتن فاعلان
فاعلمن اگر مخفف خوانده شود از بحر سیم باشد مفعلمن مفعلمن فاعلمن فرد
ای جمل از تو سر و جمن فعل از خط تو مشک ختن
لعل تو شیرینی شکر شکست فرد قامت تو قیمت عو شکست
اگر سبک خواند از بحر سیم موقوفیست مفعلمن مفعلمن فاعلاتن اگر فاعلان
از بحر ل مدس مقصود است فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و مولانا ای کاشی ممتو
منجی جمع البحرین قصه مانظر منظر که تمام نظم آن استونست در بحر هاء و میشود
باینه در علم بیات و رعایت و قافیه و جمله و قافیه نیز آن بوده تی چند از آنجا می شود
غارت جان گرمی رقرار او رفت دل نرمی گھزار او
پروده دل کیسوی او بافتی ساعد جان بازوی او تافتی
از خدا و جنت اعلیٰ خجیل و ز قد او طینت طوفی به گیل
طره او آفت هر سر سر غمزه او محنت هر سر سر

بلفظ و است چنانچه درین بیاید
صد نقش در این صد نفس در آن دار
سی گوهر جان پروردگار ایله آن دار
آین همه بخوان در لاله سنا

مرا حسرت و غم
دل و جانم ز می دارد و زرا چشم در م

علائق حبیبی بنام علی بن ابی طالب
علائق حبیبی بنام علی بن ابی طالب

سحر خیز است و نور آفتاب از جمله استیلا و ارمح و ف نامیده اند و آن چنانست که کلمه
 عارض و ضروب آخر هر دو مصرعه بیت بیگونی معنی بحر ناقص گردد و آنچه ماند بحری دیگر شود و
 با فطوری است چنانچه درین بیاست
 صد نقش درین اری صد نفس در آن دای
 سی گوهر جان پرور در غالیه آن دای
 آئین همه جوان در لاله سنا
 اگر کلمه از آخر هر مصرعه دور کنی زن ترانه بود و اگر در شعری از اول مصرعه کلمه برداری باقی مانده
 زن معنی درست باشد آنرا منقوص گویند چنانچه در د هجبت آمد و بفسر و
 مرا حسرت و غم
 دل و جانم دمی دارد و در آن چشم درم
 چون مجموع را بخوانی بحر مل نخون بود و اگر کلمات او اکل مصرعه کم کنی ترانه بود و فیض از لاحق
 مستلون شریست که چون حرف بعضی الفاظ دیگری وصل کند بطریق نظم خوانده شود بهر
 شعر و بلوی این قسم را نظم انثر نامیده و این فقه که جهت تمثیل نوشته میشود اگر چه لطافت
 معنی ندارد و اما برای انشیل تمام است رقعته زندگانی خوابه ستونی شنیدی که در دل آمد
 سوای آن کرد بر طریق سخن پس آن شعرهای شیرین موقوف حضرت خدا یگان سلطین
 اعظم محمادی خسروست هر که این ابه نظم بخواند آفرین باد بر طبیعت او و بهر این قیل
 این قعه بعد غرض نیاز و نفع دعای بقای حیات باغ و ارسادت آب بحر فئون فزون از
 حساب دام فضائیده افضل بعد غرض شرفش سائیم آنکه علایق انام عایق است و گرنه
 آلی جدائی بهوای دل از آستانه اش که ملا جمیع خلایق است و قطعات کالاست

ذوق توانی و مصلحت مند و مثال آنچه بنا شعر بر قافیه بود و بر عطارد است گوید اگر با عی کر سعد
 بود طالع و اختیاریت و آراشودت نابع و پر زرد آرد و زرا نگه نداری و عطای طالع
 رخ نه بود و ضایع و ابتکارت؛ مثال آنچه بر چهار قافیه بود است **ع** فوهار اندر گه بایان
 جوزا دیده باد و نوروزی بهستان خلعت بیا کشیده زینت جو زانند بدنی بایان از این
 ای شگفت اندر بایان صوت جوزا که دیده بروشی که به قافیه که مشکوایست و زینت
 درست گرد و معنی تمام و فصل باشد چنانچه او شاد و ابوالقاسم حریری گفته در مقامات قطع
 يَا حَاطِبَ الدُّنْيَا اللَّهُمَّ اكْفِنا مِنْ غَمِّ الدُّنْيَا وَفِرِّقْ بَيْنَنا وَالدُّنْيَا كَذَا رَمَى اضْحَكْتَنِي يَوْمَهَا
 آنکه غدا بعد الممات من ذال و بر عطارد است و در پارسی این بیت متع یار است فرد
 چون گنی بخلط گذری سخی ناشین قدری غمگشا و همه حسن دل جان بد که خور ز لبش کنز
 این بیت اما آخر خوانند شمس بر وزن هجعلن بهشت بار و اگر قوافی اول که قدری
 شکری باشد توقف نمایند رسد میشود و بر وزن فعلکن شش بار و این بیت نیز بدستور
 بیت غنی حریری اگر در بحر خفیف خوانند و بیت میشود بدین طریق قطع
 چون گنی بخلط گذری سخی ناشین قدری غمگشا و همه حسن دل جان بد
 که خورده ز لبش شکری برسان همه را الموشح است و آن در لغت
 و شاح در گردن کردن شاح کلمه بنزدان است که مصرع باشد بجا هر ولای و ارباب بلا
 این صفت بیان نموده اند که شاعر لطیف شعری انشاناید که چون حرف اول
 مصاریع یا ابیات و یا بعضی حروف و کلمات میانه قطع و قصیده جمع
 کنند نامی یا مبتدی بر آید مثال آنچه از جمع حروف مصاریع نامی خیزد **ع**
 من و بهشت بلوی بسوزد لنگ؛ حاصل زلبت نیست برون از

مستخرج میشود از صلب اول مصرعه اول از صلب دوم مصرعه ثانی از صلب

چشمین از گل صد برگ تازه دلبر وار
نهال چون قد دلبر چنان شود در قفس
ارم ز روی تاسخ به بوسان آید
ایست بیت تو شیخ در بحر مختلف
بهار باو در گنبد ار چون بیدل خزان آید

ایست یاده بر یکصد و پنجاه بیت که از هر دوسه بیت اول بطریق کوشج پستی میخیزد و سواهی
مشتن برین معنی است و اگر از هر سه بیت قصیده حزنی گرفته شود و قطعه سه بیت میخیزد
و سواهی ازین ابیات صنایع از میان قصیده از هر ^{چهار} گرفته شود از مصراع
اولین قطعه و از مصراع ثانی قطعه دیگر حاصل میشود هر کدام هفت بیت
ازان جمله یک بی نقطه است و یکی خالی ازالف چون ایراد این تمام
قصید در اینجا موجب اطناب بود لاجرم برین دو بیت اختصار یافت

[illegible]

مسمی و بین حسن لطافت چه نور است بهت زنده قامت کس و صفایت
 سایه پر در در خان شای خواستش مری
 چو شاعری در معرفت و رف و رفی خاص دیشته هزار
 بویق دل نشاندن آتش ز در غداش تلبیل
 او نه دگر سایه پر در شطوط
 چو پیر است بنیر

المربع در پارسی چهار سوت و لدن صنعت چنانست که شاعر چهار بیت و یا چهار مصرعه بر او
 میسر است که در این شعر که در این کتاب است

در باره وادیه فرستاده است
و کوزه پر از آب که بر آن مانده
است همان روزن مان در میان
دربان بسیار دوزی شده است
بلکه غرضی می باشد و در این
نمونه ای به پیشانی رسیده
هم چنین یک ساله الا که
صدای خجری خود شوست
یعنی به بار لخت نیست که یکی
عبادت از انوار بود مخصوص از انوار بود
غالبه شربت و آب

گوید که هم از عرض توان خواند و هم از طول چنانچه درین نقش است

وزوقت	آندلر	من ایم	بیارم
آن دلبر	گرفتار	بادرم	بیدارم
من ایم	بادرم	بی نوس	بی یارم
بیارم	بیدارم	بی یارم	غنجوارم

ازغالیله	صدسله	دارد	دلبر
صدسله	برعاضه	پوشون	چو خمر
دارد	روشن	سبزه	لبه شوکر
دلبر	چو خمر	نب شوکر	دل چو حجر

المسحج و این عبارت از آنست که شاعری ایچهار قسم مساوی کند و بعد عایت مسحج بر قافیه ایچهار مصلی یارود که بنای شعر از آنست چنانچه بعدی شاعری حمید علیه میفرستد

ای سربان آهسته کوکارام جانم میرد
 من بانه مهر از دوخته و خجور از او
 باز او چشم نشین ای لسان باز من
 در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
 عبدالواسع حبس گوید محمل
 نه از کرب نیاسائی نه از ناله فرومایان
 بگردار صد فلاح و دایان در عمانی
 بسان چهره رنگی تن آلوده بقطره
 تو گوئی دست مولانا نظام الدین و
 شهباز عجم میری اهل محمود کاشانی
 بیان کرد و همه گوهر چو درخش سخن
 ابا عنایت پیوری ضمیرت در سخن دان

عظمای این شهر
 شهریار و پادشاه
 عید السلام بهر فرخنده
 بنیان بخت و سعادت
 کرمشهر آن گویان
 روغنی است که از درخت
 بیگانه در کوی باشد
 بهیچ روشنی نقطه
 لولو و قد شده و آنکه در بعضی
 رخ لولو لاله
 نظر آمده
 ظاهر است که بایست
 به بعضی رخ زالی بجای
 شد و آنی دیده شد
 اسی نظام این شهر
 مشرب غنی است و آن
 که بهر رخ و شهرت
 قافا نیست و آنکه
 پادشاه و دال و آن
 پیران که نامش شهرت
 کرمشهر و آنکه
 پادشاه و دال و آن

چهارم در بیان آنکه هر چه از این کتاب است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

و اما مخدومت برادرش پیر و جوان مردوزن کوهست سیوه در بهان از بهر جودت آسمان
در کمال کوه و نایب کان بند و رعیت بر میان دولت که همچون کمان ایستاده است
کو در محبت یک زمان چون نیز بکشاید دهن ناخاک را باشد سکون زیر سپهر پیکون
اقبال باو است بمن قدر تو هر ساعت فزون جاده تو را ندازه برون بخت حسوت سرنگون
با او خوبست بمقدون با تو سعادت همفران المصعد این صنعت چنانست که شاعر
ارکان شعر چند آنکه تواند بنهد که هر گزنی از آن اگر در طول بخوانی شعری باشد درست و اگر در
عرض خوانی همچنان شعری سقیم بود از برای شعری نعوذ نماید باشد که هر خردی با هر خردی که بگویند
موزون باشد و این را انواست چه اگر در طول عرض دو شعر حاصل گردد و معنی باشد
اگر سه شعر شود مثل گویند علی هذا القیاس ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و مثال ربع
لکا سخن چهار سخن بهشتی بهشتی جمالی مصوب با نش و مرجان نژادش حورا نگارش راحت
سر ابلش از فطالت خوبی به صوت ربای پیموده خوشی بر خواره از خور جو خورشید رخسار
چو روح مصفا چو دیدار دولت همه شهید و شکر همه شاد کامی همه دلربایی همه دلفروزی چو فرد
و کوثر چو گلزار نسیان چو بازار صنعان چو شهر ملاحات چو خیمه و عنبر این شعر را چون خانه خانه
طول و عرض بخوانی چهار شعر هر کدام بقافیه دیگر باشند اول بقافیه الف و دوم بقافیه نون
و سوم بقافیه هـ و چهارم بقافیه ی
بهار به نغمه نژادش حورا به صوت ربای چو روح مصفا سوم بقافیه ما بهشتی به
نگارش راحت پیموده خوشی چو دیدار دولت چهارم بقافیه را جمالی مصوب سر ابل
از فیه بر خواره از خور همه شهید و شکر
بر می آید لیکن چون برای مثال ربع شعر ریخته ابراد آن باشد فی الحقیقت ربع بر

آن گویند که بنای آن بر چهار گنبد است چنانچه انواع دیگر شامل شش گنبد و

س

پسندیده متابان گرانمایه تنی لبر
وفاداری وفاخوئی وفاپیشه وفاستر
بتن نسوین بلبستگر بسوس بدل
بقدرع بنیم هم رخ گلگون بچشم احمر
بگونگی بوسه لطلعت بچهره خوار
بچرافت بحسبانیت برایشین برنج آرد
همه پوشش بهمش بوسه سحر و همه زیاده
همه خرم همه افسون همه آذر همه عهر

گلایه‌ی پریزاده دل‌افزوری پری‌سگر
پری‌رونی دلارامی هواجویی دل‌دوز
بچه‌خور زلف‌نیش بعارض گل‌نایح
چو جان‌شرین چو گل‌مایه چو تیان چو خور
نگارخوش خوشدل برگل تازه مه‌تلیان
بخوی خوش بختی خوش بو عنبه رنگ
همه‌سیم همه‌لاله همه‌احت همه‌جنت
همه‌سیرن همه‌ریبا همه‌گلشن همه‌سبزه

الخزف

این صنعت چنان بود که دیر یا شاعر کلفت نماید چنانچه که بگویند و زیاده معرب و خوا
معجز و کلام بیار و چنانچه این قطعه سلمان ساوجی از الف خالی است

قط

می بر دینیت بهشت برین
 می بخوروی سپهر شیت زمین
 شد بعدل تو جبل ملک مستین
 لقبیت سجد شهور و سنین

صفت صدور و سندی دستور
می آید نخست بندل درم
شد ز روی تو پشت شرع تو
نعت تو دعوت پری و ملک

[illegible]

تقطیل و منقوط تقطیل است که منشی یا شاعر عربی و عجمی نویسد که تمام حروف آن عطل بود و هیچ حروف در نقطه دار نبود چنانچه بدرجائی گفته

قصیدہ

که کرد کار کرم مرد و در عالم
عماد و عامل و عادل سوار ساعد
ملک علو و عطاء و علوم و مهر عطا
سرور اهل محامد بلاء عمر عد و
کلام او به سحر حلال در به حال
دل مطهر او به دم کمال علوم
رشوم معر که او کرد حکم عالم را
هم از و بهم دل او دار عدل اعمار

ایہاں تہ خواجہ سلمان ساوہ

<p> سالك راه علامه كرم دار او مورد والاهم حارس درگاه او علم و حكم هم دعا دل او در دامن مهر او در همه دلباس دم او در ملك را همه علم او عالم دل را محرم </p>	<p> مالك ملك كرم سرور دهر ملك او شومعه دار الاسلام مطلع طالع او مهر كرم هم هوا در او روح ملوك كار او در همه عالم اصلاح ملك او حكم رسل را همه راه او راه كرم را سالك </p>
--	--

۹۱

تقطیع و منقوط تقطیل است که منشی یا شاعر لری و لطنی نویسد که تمام حروف آن عطل بود و هیچ حروف در نقطه دار نبود چنانچه بدرجای گفته

قصیده

که کرد کار کرم مرد وار در عالم
عادل و عادل و عادل سوار سادک
ملک علو و عطا و علوم و مهر عطا
سرور اهل محامد بملک عمر عد و
کلام او به سحر حلال در بهمه حال
دل مطهر او بهدم کمال علوم
رستم مهر که او کرد حکم عالم را
هم او و هم دل او دار عدل اعمار

ایات خواجہ سلمان

سالک راه علامه کرم
دار او مورد والای هم
حارس در که او علم و حکم
هم و عادل او در دام
مهر او در بهمه دلباس هم
دم او و در ملک را بهدم
علم او عالم دل را محرم

که کرد کار کرم مرد وار در عالم
عادل و عادل و عادل سوار سادک
ملک علو و عطا و علوم و مهر عطا
سرور اهل محامد بملک عمر عد و
کلام او به سحر حلال در بهمه حال
دل مطهر او بهدم کمال علوم
رستم مهر که او کرد حکم عالم را
هم او و هم دل او دار عدل اعمار

سالک راه علامه کرم
دار او مورد والای هم
حارس در که او علم و حکم
هم و عادل او در دام
مهر او در بهمه دلباس هم
دم او و در ملک را بهدم
علم او عالم دل را محرم

این شعر را در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب
 از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند
 و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند

منقوط آنست که کاتب یا شاعر کلامی انشای نماید که جمله حروف و منقوط بود و هیچ حرف
 بی نقطه در آن داخل نبود و آن کلام منقوط نسبت به تعطیل محکم است و این خبر و دلهوی را در
 اعجاز خبر و دلهوی در این صنعت فحاشی و غنچه است و این صنعت چشمتی زین زن

بخت نمی سخت چشمتی پیش بین	بخت غضبش نیری چشمتی فتن
بی چین چشمتی پیش بین	الموت این صنعت چنان بود که شاعر

شعری گوید که ردیف آشته باشد و ردیف یک کلمه است یا زیاده که بعد از قافیه نگردد و آن
 شود و این صنعت چنانچه بسیار است و زاری نباشد که کسی بطریق لطف و تعطف تقلید عجب
 کند از خبر و دلهوی نماید و لفظ نگردد در این باب است و نیست که بعد از لب شب واقع شده است

برنج مجوهرش طره چون شب نگردد	غزل	انگبین لب شیرینش لبالب نگردد
اوست نور و ز من چون چشمتی حیدر		است با او برابر شدن شب نگردد
پیش محراب و ابروش که طافست	غزل	عالمی است بر آورده که یارب نگردد
عشاق حیات از لب خندان تو بنده		خوبان عمل فتنه زد دیوان تو بنده
شاید که بشکند و بندت سرد بگر		آنانکه سر خویش بچوگان تو یابند
گر خال وجودم ز پس گ به بزند		زنگار گرفته همه پیکان تو یابند
هر جا که نرزد دل آتش زده من		بازش بس زلف پریشان تو یابند
فروای قیامت که با نضاف سرد		بس دست ظلم که بر امان تو یابند

و هم او گفته یک دوسه چار پنج شش	تمام ردیف ساختن غزل
ای ده نام و جان بکده سه چار پنج شش	اگر چه چوبنده هزاران یکد و چار پنج شش
پیش تو نفس از هوس دبان تو	بوسه نم بر آستان یکد و سه چار پنج شش

این شعر را در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب
 از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند
 و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند
 و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند
 و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند
 و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند

این شعر را در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب
 از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند
 و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند
 و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند و در این کتاب از کتابهای دیگر نقل کرده اند

گاه نظاره نو چون جلوه کند جلال تو
گشت صبا ز غم کاید اگر ز ثوی تو
و ساق اطعمه ترین گفتی غزل
نغمه کردگان بیکد و چرخ شش
صحن چرخ زرد و نان بیکد و چرخ شش
لقمه بر از ان میان بیکد و چرخ شش
که چنان و شده ام میروایان که میسر
آه چنان میسر ازین کرده چنان که میسر
من چنان عاقلش ازین ندان که میسر
گفت که هست ترا با خبر چندانکه میسر
نجایش دل مسکین اسکین داد
انکه آن دادش بان بکدایان داد
صفه آن برد که بر خرنه شیر داد
و می سنت از نگار سیاه و سفید سرخ
چون ابر نو بهار سیاه و سفید سرخ
و ندان ای نگار سیاه و سفید سرخ
در گیسو صد بهار سیاه و سفید سرخ
شدند آفت عقل و بلای جان هر دو
چاکه بجز تو برداشت از میان هر دو

کشته شوند عاشقان بیکد و جانچش
بهره بوی است جان بیکد و جانچش
خزبه خوش و بنان بیکد و جانچش
دوش بخت بیکد و جانچش
صبح اگر به چشم بخت او افتد
دارم از کله بریان کله خندان که مهرش
لبس با لای غم کنایه دشت بهرین
گرچه پا لوده ندارد و سر و دانه
گفته اند لطیف چه قدر جوان
آنکه با پا پا لوده رخ رنگین داد
تو و حلاوت و غم من و خرم و عدس
زرد و زرد و لوی و لوی تلخ
ای چمن از خار سیاه و سفید و رخ
رفتی و دور و فراق تو چشمم ز گریه گشت
از برکت از باری و از کج و چو شد
سازم فدای بکرم و بیت اگر بود
و چشمم بکرم مستند و ناتوان هر دو
میان ما و تو جز جان تن حجاب نبود
شکار پیشه و درنگ انداخته چشمها

و

تغزل

جایی

[illegible][illegible]

بکندانی است و بافت و اندام
از سی غده و از سی غده
در نزد و غده
و از سی غده
فکر در و در
میان از سی غده
غده و غده

ستاره که پس از فراز آمد به در محلی نرسد که سپیده باشد ۱۲

در چمن با شبنم و با بنفشه یار شد بوی رنگ و مشک و دیبا پیش لبان خوار ابر نیسان از گمان غواص لولو بار شد	سبز چون وینا و گل چون نافه تا بار شد بویشان آرای و بهم بر او هم عطا شد تا بخت آمد و حمد و حم زانند او را مثل
--	--

المشع منوچهر گوید

بتیگر و صبا پیرا من گل هوا گرفت عاقل بر تن گل بدینسان گشته کاشن معدن گل جهان و شن و آن از دین گل	همیشه روز دل پیرا من گل چرا بند کهر بر گردن گل خسب مرغ جز بردا من گل دل مسان خوشا از بدن گل
---	--

خروشان عند لب از شاخ عروسی

ایا ابر سیاه بر چرخ نیل چرا چندین کهر باری بنیل تا کی در دریا را عدیل گهی اثبات اجارا د نیل	نه دریایی نه جیحونی نه نیل چرا تنی گنی نه زنده نیل تا بش ز آتش و دوح بدیل گهی از زرق عالم را نیل
--	---

چودشاه بنشاه جعفر بن زرق

المعشر جبره ی زبر گر گفته صد چهره شمع جلال روز عیا در درون می گسنت چون بان اثر سلطنت ماهر و مبر دست سنگ سار	ای بهنگام شجاعت چون علی تخته رو ده خصم تو هر یک اثر و باشد جانل بر سر خوان نوال چرب اغرا می سما خال در گسنت مس از و امل را بجیا بحر از رشک گفت دیوانه گر خود جرا
--	--

در چمن با شبنم و با بنفشه یار شد
بوی رنگ و مشک و دیبا پیش لبان خوار
ابر نیسان از گمان غواص لولو بار شد
سبز چون وینا و گل چون نافه تا بار شد
بویشان آرای و بهم بر او هم عطا شد
تا بخت آمد و حمد و حم زانند او را مثل
بتیگر و صبا پیرا من گل
هوا گرفت عاقل بر تن گل
بدینسان گشته کاشن معدن گل
جهان و شن و آن از دین گل
همیشه روز دل پیرا من گل
چرا بند کهر بر گردن گل
خسب مرغ جز بردا من گل
دل مسان خوشا از بدن گل
خروشان عند لب از شاخ عروسی
ایا ابر سیاه بر چرخ نیل
چرا چندین کهر باری بنیل
تا کی در دریا را عدیل
گهی اثبات اجارا د نیل
نه دریایی نه جیحونی نه نیل
چرا تنی گنی نه زنده نیل
تا بش ز آتش و دوح بدیل
گهی از زرق عالم را نیل
چودشاه بنشاه جعفر بن زرق
المعشر جبره ی زبر گر گفته
صد چهره شمع جلال روز عیا
در درون می گسنت چون بان اثر
سلطنت ماهر و مبر دست سنگ سار
ای بهنگام شجاعت چون علی تخته
رو ده خصم تو هر یک اثر و باشد جانل
بر سر خوان نوال چرب اغرا می سما
خال در گسنت مس از و امل را بجیا
بحر از رشک گفت دیوانه گر خود جرا

در چمن با شبنم و با بنفشه یار شد
بوی رنگ و مشک و دیبا پیش لبان خوار
ابر نیسان از گمان غواص لولو بار شد
سبز چون وینا و گل چون نافه تا بار شد
بویشان آرای و بهم بر او هم عطا شد
تا بخت آمد و حمد و حم زانند او را مثل
بتیگر و صبا پیرا من گل
هوا گرفت عاقل بر تن گل
بدینسان گشته کاشن معدن گل
جهان و شن و آن از دین گل
همیشه روز دل پیرا من گل
چرا بند کهر بر گردن گل
خسب مرغ جز بردا من گل
دل مسان خوشا از بدن گل
خروشان عند لب از شاخ عروسی
ایا ابر سیاه بر چرخ نیل
چرا چندین کهر باری بنیل
تا کی در دریا را عدیل
گهی اثبات اجارا د نیل
نه دریایی نه جیحونی نه نیل
چرا تنی گنی نه زنده نیل
تا بش ز آتش و دوح بدیل
گهی از زرق عالم را نیل
چودشاه بنشاه جعفر بن زرق
المعشر جبره ی زبر گر گفته
صد چهره شمع جلال روز عیا
در درون می گسنت چون بان اثر
سلطنت ماهر و مبر دست سنگ سار
ای بهنگام شجاعت چون علی تخته
رو ده خصم تو هر یک اثر و باشد جانل
بر سر خوان نوال چرب اغرا می سما
خال در گسنت مس از و امل را بجیا
بحر از رشک گفت دیوانه گر خود جرا

مساجد
انظر اوده
مساجد

راطق این است که بعضی از انبیا در آیات اشله معلوم شود چنانکه
 از دست لفت شکست خطای نیت
 برق عشق از خرمین پنبه نوسنی خست
 و هم ازین قبیل است ۵
 چچ برچ کمره بر کمره و غم در غم
 داغ بر داغ الم بلام و غم بر غم
 میج بر میج صفک صفک و غم بر غم
 بیا که بکسل از خویش با تو پیوند
 بیا که روز مرا ازین غم شب بیدیا
 عجب عجب که ترا یاد دوستان
 چه پرسی از من حال من زار
 در شید و طوا که آنست که شاعر یک بیت لفظی گوید و در پیش بکار آن لفظ را بکار
 افسری بخاری گفته غزل و تو صفحه صفحه و هر صفحه آفتاب موتو حلقه حلقه و هر حلقه و ط
 زان حلقه صفحه صفحه کل شد و رف و
 چشم از تو چشمه چشمه هر چشمه چشمه جان
 زان چشمه چشمه چشمه خورشید منفصل
 هم رخنه رخنه و هر رخنه راه غم
 زان رخنه رخنه رخنه شد عمر افسری
 الم قطا در پارسی گویند است که سیاهی او با سپیدی آمیخته باشد و در اصطلاح این

در کتاب صفات
ناب
۱۲۵
در کتاب صفات
ناب
۱۲۶
در کتاب صفات
ناب
۱۲۷
در کتاب صفات
ناب
۱۲۸
در کتاب صفات
ناب
۱۲۹
در کتاب صفات
ناب
۱۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

و در دفعه دوم چون حب و بند و بندهای
چهارگانه را از تن جدا کرد و از آنجا که
از او میخواستند که برود فاجاده
فرمود از این جهت که من استوار
آرام دارم و مونس و معیون
نیستم

بعضی کلمات را که در این کتاب مذکور است و بعضی را که در این کتاب مذکور نیست و بعضی را که در این کتاب مذکور است و بعضی را که در این کتاب مذکور نیست

چنانچه درین ابیات واقعت رباعی
قدش نهانگی و چه نازک نهانگی
بر روی همچو مالک از مشک خالکی
بگلی یاله برفت لبکش با ده گلگون
بود لاله ابرویش سر بوی میانش
لبکش چو شبنم و شکر خاشخ منور
بگشمت شمع شکست بگلی بر و در شکست
نگینک و بیخک نفس دم سحر کپ
شده است عشق تقاچه کند می منقا

شیرین کی شکر لب کی شوخ چشم کی
غزل سقا
دلگرم نهاده یکدم بدو محلی پر افسون
دو توغاله چشمه کاش لبکش با ده میگون
دلکش جو سنگ مردم قدش چو سر و نوون
دینش جو غنچه تنگ منم و دلک پر از خون
تنگلک قصه ک به شنای حمد به چون
بجاک تو خوار غم تو گشت مخزون

المقطع پاری پاره پاره باشد در اصلاح است که دیر باشد در کلام کلمات استعمال کند که
حروف هیچ کلمه از این نوشتن بهم نپیوندد و جمله مقطع باشد چنانچه درین ابیات

زار و زرم در و دوری ا و	خود	در و دل دار و زرد دارد و زار
ار و در و دارم از راه د اوری	خود	در آرزوی روی دل آرام زرد و زار
دارم آه زار از دوری ا و	خود	زود دل زار زوی دارم آرزو

الموصل معنی آن پیوسته است و این صنعت چنانست که منشی باشد کلامی آورد
که حروف جمیع کلمات او در کتابت بهم پیوسته باشند و از هیچکدام از هم جدا نباشد چنانچه درین ابیات
اگر تو جان حریف من باشی هیچ غم نیست غیر قلاشی ایضا تمام در حرفت و و با تو هر سر
چو من درین باشد با غم خاطر خربن باشد

اگر با وجود وصل حروف اتصال جمع
دارد در این ابیات
دارد در این ابیات
دارد در این ابیات
دارد در این ابیات

بعضی کلمات را که در این کتاب مذکور است و بعضی را که در این کتاب مذکور نیست و بعضی را که در این کتاب مذکور است و بعضی را که در این کتاب مذکور نیست

مستطین پیش پیش است
 مستطین پیش پیش است
 و مصره آخر این بیت شده و طواط
 بتخاله گزید آن لب شکر شکنش
 بخشای خدا با که ندارد و طاق
 پیش پیش است مستطین الایضا

بر آفتاب طنز کنی و
بر آب بیره پیش تو ذوق و ان گنم
و بیت دوم این و بیت خواجہ سلمان
باغ رخسار را امروز آلی دیگر است
سایبان رخ چه می بندی بر رخ آفتاب
المشاکله ابن صنعت چنانست

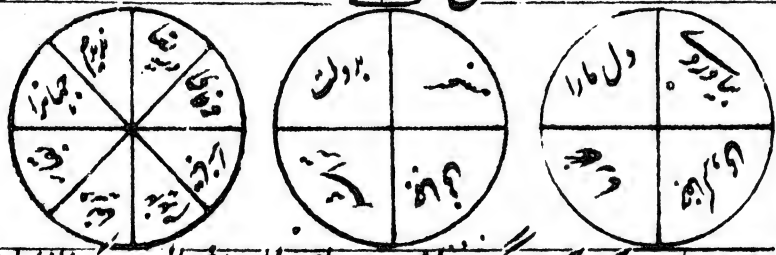
بسی زبان بطوق المغیر مطوف
بر مشرقی و ماہ بخندی و بر
گزارانکه دانت که تو مایل بدور
ساوچی برین نیرہ آربا
در کنت طره اپ سچی و نابی دیگر
ناتانکه زهر سبانت آفتابی دیگر

[illegible]

[illegible]

که چیز را بلفظی ذکر کند که در معنی آن استعمال باشد جهت عایت مصاحبت آن چیز
شال در تازی قالوا اقترح شیئا مجدا لك ^{یا ادمه} و قلنا اطعوا بی جبه و قمیصا
و قمیص جهت شال که بلفظ اطعوا بیان نموده و در پارسی

کنند که بر تو ظلم از کین می آید شش تو هم آن ظلم من بر روی منبش
آنچه که در مقابل ظلم باشد در حقیقت ظلم نیست لیکن بطریق مشاکله آنرا هم ظلم گفته اند و
نظمی است که چون در کتاب بطریق دائره نویسد چند موضع در وی چنان بود که از هر جا
که آغاز کنند بتوانند خواند آیات و دوائر عوض برین تیره است و تدویر در لغت
برگردانیدن است و در اصطلاح اشعار است که خانه خانه کنند



الجمع پارسی آن آواز برگرفته اندست و در اصطلاح اشعار است که خانه خانه
کند هر خانه پنج بیت و زیاده یا زیاده که حد غزلت باشد و قافیه هر خانه مخالف دیگر
باشد و هر کدام خانه را مطلع علمده بود و بعد تمام هر خانه می پیازند آنگاه خانه دیگر
اما بیت اجنبی یا آنکه که مرتبط باشد بحسب معنی و با قبل خود و اگر چنانچه بعد هر خانه همان
یک بیت اجنبی بعینه مکرر شود آنرا ترجیع بنده نامند و اگر ایات بند مختلف بود ترکیب
گویند و این دو قسم بود تا آنکه تمیای بند هر کدام علمی است چنانکه یکی بر یک قافیه باشند
چنانچه اگر آن ایات یگانه را جمع کنند یکخانه گردد و دیگر آنکه ایات بند هر کدام بر قافیه
خاص باشد مخالف با دیگری کما شعرف فی اثابهم شال ترجیع بنده خواهد بود و می

صاحب جامع الضمائم
از آن در ضمایع اخلاص
نموده و تفسیر کرده
ایات غول را که
عبدان بپایند
نیز ترجمه میباش
چنانکه ذکر نموده است
مضیف این کتاب
بیعیست او در سنه
۱۰۰۰

مثال دیگر خواجه شیرازی علیه الرحمۃ فرمود ترجمہ جمیع ہندای سر و سنبہ و گل اندام

[illegible]

یارب اندر چشم خونریزش چه سبب بهم
 شش و شش خراج از عالم جان برگشت
 اگر بسوزد که بسازد الفیاض بقوم
 کاشکی نخبه شدی باری پدی که غمش
 گرجاش افزونی یا نسبی مانده است
 صاحب مالک قاف و ده آزادگان
 قسم و موم از ترکیب بند انچه ایات بند مختلف القوانی باشند و هر کدام مظهری شریف الدین مظهره گوید
 پیش سلطانند در فرمان بری
 طفل آن که بخت کشور دارد او
 مطرب و طبایخ نعل و کافش
 آب و خاک و باد و آتش بر درش
 در بنای عدل او با هم برابر
 در کف خدام و غلش انهم
 باد و آتش آسانش تازند
 بر سرخواستش برای میهمان
 بحر و کان کرده شارحضرش
 مطربان در رخ نگاه او بکف
 مثال دیگر ازین قسم خواجیسمان
 خنده زده دشت تنگ شکرید اگر د
 آدمی و خوشی و دیو و پری
 تاج و تخت و افسر و انگشتری
 زهره و خورشید و ماه و مشتری
 حاجب و دربان و یک و لنگری
 شیر و گور و گرگ و تیر و کبک باز
 نیزه و شمشیر و زوین و قلم
 بارگاه و کندلان کوس و
 گاوماهی اشتر و اسب و غنم
 لولو و فروزه و زرو و درم
 بر لوط و چنگ و ریاب و نار و دلف
 سخی گفت لب لولوی نر پیدا کرد

1

۱۱۱

1

۱۵۰

11

2

8165

چند

حج

三

5

22

ف

2

[illegible]

مثال قسم الی گیتی بمزنی پستی ساری باشد
اذا امرت یغدا دوهی دار سلامی فصل نماز سلمی علی جمال سلامی

فدای جان تو باد از این رخسار
و جدت را بخت الوانم

شمال اگر تو غبار کی کوی و ست پیا
اذا امرت بقبری و كنت ترابا

چوسو بر سر خاکم باز آئے
ولی دامنم گم غفار گن

چو بنزد سر بدر آیم ز خاک و پایا تو بوم
نثار از گیسو گر و ماله

فَانِي بَيْتٍ لِمَنْ كُلِّ الْمَسَاكِينِ

رَحِمْتَكَ يَا كَرِيمٌ

اصحاح این صنعت چنانست که مثنوی یا شاعری در کلام الفاظی بیارد که چون
صوت آنرا بخوانند و فقط در حرکات بگردانند و آفرینش مودن فرین گردانند

مادرت را هزار بوسه زدم

مادر میان دولت تومی زبسم

المشقة من كتاب

بدست سبب نبود الا سبب
زودی تهر که کشتل یه آن بر که

این عبارت از آنست که دیگر اشیاء لفظی استعمال کنند که از تغییر حرکت در حرکت

روز و شب خواهی هم نمی از کردی

میں نے ہمیشہ اپنے دل کو دے دیا

و فرمود که در روز

میر و شما باشد و اگر یکسره خوانند

می نوش و بر بد خشک آرشا و بکن

گفتیم با شیخ زرق بنیام کن

خاموش آخر غره و فریاد

فریاد بر او رسد و منی لقمه

پان

در این مقام که در میان دو عالم است و در هر یک از این دو عالم
چنانچه خواهد بود که در هر یک از این دو عالم

[illegible]

الاصطفاء امام زمانه و حجة القوری معونی و مؤید

عبارت است از آنکه شاعر مصرعی یا مثنوی یا از هر چه دیگری بسبیل عبارت نه
بطریق سرقه در شعر خود بیارد بجای آنکه سخت مناسب باشد باید که این شعر بگانه
مشهور بود و اگر اشارت بدان کند تهمت سرقه نشود و تضمین مصرعه و کلمه از مصرعه را
اجزای آن مصرعه و تضمین بیت و زیاده از بیت را استعانت خوانند مثال اینها
سبز زار و از ته مصرعه مشهور غنیم سعدی رحمت الله علیه و در آخر تضمین نموده

<p>آبسی با صراحی همی گفت سماع ترا با چنین قدر پیش مسح صراحی بدو گفت شنید</p>	<p>که ای هرشی مجلس آرای دوست سجود و مادم بگو از چه دوست تواضع ز گردن فزایان نکوست</p>
--	---

و غزلی مطلع مشهور آصفی ادرین دو بیت تضمین کرده ۵ *

اول آباد من از جورستان ویران
یا بتان از کد مهر مسلمانان ده

ساز آباد خدا یاد ویرانی را
یادمه مهرستان بهج مسلمانان را

و ابواسحاق اطعمه بعضی از شعرا و سابق ذکر شده مصراع غزل مشهور خواجه حافظ شبیه از مرثیه تقنین نموده و مصرعی از خود گفته

بهیوش قلیه اش چشمم فرود بخار را
 آتار آب گناباد و گلگشت مصلار را
 برنگ بوی خال خطا چه حاجت می بای
 چنانک دند صبر از دل که ترک جان ان بکار را
 له گس کشو بکشا به حکمت این بهار را
 له عشق از پرده عصمت و ناز در لعل را

۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱

فان فی الشیخ
عطف صحت و غایت
از ان علو باشد
کیا از محب باراد
بعثت درین شقیق
تست و در بعضی
عاطف در بعضی
همین درین و
شهر است در این
و او درین علو
طی و الام
اعلاه
عطف

<p>برخ زرد و پر از روغن و رسته و شقیق بغیر قلیه برنج این طعمها کسب است بهر زردنبه بریان نواله آموز چنان فرو برم انگشتها بقعر برنج شده است مرغ مسکین بجز روغن غرق ککاج گرم بدست آرد بخنی اسی بسحاق</p>	<p>اگر حلاوت بود بر سرش زهری تو فوق هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق که در کمین که عمرند قاطعان طراقی که عقل خیره با ندران به عین بیابکشی سخن دیگر درست خوان که هر کجا که روی نیست مثل این رفیق</p>
<p>روزی سه چار بیت که از گفته ظهیر کاشی آفتاب هر زن نور و دیگر چه خوش گفتست آن شیخ گرامی اگر صد سال مانی در یکی روز</p>	<p>این بیت گرد خاطر من میکند گذر وی سایه خدا ز سرم سایه بردار سر نام آوران بستی نظا می باید رفت زین کالج دل افروز</p>
<p>گر باورت نمیکند از بنده این حد گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر و حکیم نوری دو بیت بر مغیرا تضمین ساخته و اشاره بدان نموده</p>	<p>از گفته کمال دیلی بیارم آن مهر بر که انگنم آندل کجا برم</p>
<p>لا فاق حال خود از شعر مغری یکدو بیت اندر نیت که بود ستم ز دیدار تو فرد بود اشکم چون شراب لعل در زین قبح</p>	<p>شاید از تضمین کنم کان بهت تضمین صفا جفت بودم با شراب با کبب باز با نال چون یزیر باب دل چو بر آتش کباب</p>
<p>اظهار المضمون این صنعت چنان باشد که شعری گفته شود بر وجهی که از حروف کلا</p>	<p>اظهار المضمون این صنعت چنان باشد که شعری گفته شود بر وجهی که از حروف کلا</p>

[illegible]

مختص به صل یا از جمله حروف تہجی بر شیخ شخصی در ضمیر و خاطر که در چون مصرع مصرع باینست
آن شعر بخوانند و از آن شخص پرسند که آن حرف در اینجا چیست یا نه آن کس نقیب نماید
معلوم شود که کدام حرفست موافق قاعده که مذکور شود مثال آنچه از کلام مخصوص
حرفی در آن است اینست مصرع جامع که از واحد نمایند صفت سبیل شاید که بگویم
و اینست که جهت دانستن حروف معهوده مقرر شده اینست حروف مخفی و نم در
اول از تو دارم صد غم نی لعل لبست حرف در دم هر دم
زینکو نه ملو لم من مسکین عویب کاخر شود آرام بکم روی عدم
طریق یافتن حروف اینست که از مصرع اول این بیت یک عدد حساب کنند و
از مصرع دوم دو از سیوم چهار و از چهارم شش مجموع اعداد این چهار مصرع که جمع نمایند
پانزده میشود که مطابق عدد حروف مصرع جامعست پس حرفیکه در خاطر گرفته اگر در
مصرع او نیست و در سه مصرع دیگر نیست حرف اول مصرع جامعست که صداد باشد
اگر دوم مصرعست پس حرف دوم است که فابود و اگر در سیوم مصرع باقیه شود
پس حرف چهارم خواهد بود که سین باشد و اگر در چهارم مصرع بهم رسد و در
دیگری نبود حرف هشتم است که شین معجمه باشد موافق عدد مصرع و عمل
بذاقیاس اگر در مصرع اول و دوم موافق اعداد آن هر دو مصرع
که سه میشود حرف سیوم مصرع جامع خواهد بود که ناست و اگر در اول و
چهارم مصرع یا قه شود حرف نهم خواهد شد که الف است و عدد مجموع
آن هر دو مصرع اشارت بدان است و بهم چنین اگر در هر چهار مصرع
آن حرف باشد حرف پانزدهم است که آخر مصرع جامع آمده و

مختص به صل یا از جمله حروف تہجی بر شیخ شخصی در ضمیر و خاطر که در چون مصرع مصرع باینست
آن شعر بخوانند و از آن شخص پرسند که آن حرف در اینجا چیست یا نه آن کس نقیب نماید
معلوم شود که کدام حرفست موافق قاعده که مذکور شود مثال آنچه از کلام مخصوص
حرفی در آن است اینست مصرع جامع که از واحد نمایند صفت سبیل شاید که بگویم
و اینست که جهت دانستن حروف معهوده مقرر شده اینست حروف مخفی و نم در

مختص به صل یا از جمله حروف تہجی بر شیخ شخصی در ضمیر و خاطر که در چون مصرع مصرع باینست
آن شعر بخوانند و از آن شخص پرسند که آن حرف در اینجا چیست یا نه آن کس نقیب نماید
معلوم شود که کدام حرفست موافق قاعده که مذکور شود مثال آنچه از کلام مخصوص
حرفی در آن است اینست مصرع جامع که از واحد نمایند صفت سبیل شاید که بگویم
و اینست که جهت دانستن حروف معهوده مقرر شده اینست حروف مخفی و نم در

مختص به صل یا از جمله حروف تہجی بر شیخ شخصی در ضمیر و خاطر که در چون مصرع مصرع باینست
آن شعر بخوانند و از آن شخص پرسند که آن حرف در اینجا چیست یا نه آن کس نقیب نماید
معلوم شود که کدام حرفست موافق قاعده که مذکور شود مثال آنچه از کلام مخصوص
حرفی در آن است اینست مصرع جامع که از واحد نمایند صفت سبیل شاید که بگویم
و اینست که جهت دانستن حروف معهوده مقرر شده اینست حروف مخفی و نم در

[illegible]

[illegible]

در خدمت حضرت
خداوند اله اعظم ایشان که
باید شاه عادل است
و بزرگ خردوان و از بعضی
بسیان خرد و بعضی
ماخذ خرد و مال
واحد است
نقطه
عبد الزاق بنی شاه
آبادی در تاراج
باغی اخراج بندر
چنگل بندی نموده
است و بس
مجید مایه شده
نقطه
مطرح باغ افغانا که
پشت نهاده و است
نقطه
محکم بن خست لاملی دارد
ختر نادره بین

<p>که اندر عهد خود صاحب قرآن بود که در ملک دکن خست و نشان بود چپی پرستی دال خسروان بود</p>	<p>سیوم آمد نظام الملک بخر ز تاریخ وفات پیرمه خسر و وحضرت قبله گاهی ابوی شیخ محمد صالح</p>
--	--

مذخره السامی اجبت تمام ثنوی آرام جان چهار تا نخست از جمله مصرعیه در بیان
خجری که موهوم شش معنی است و لطافت آن موقوف برداشتن قصه آن ثنوی است و
چرا که کسی نرود در یاد بداند که چه مطبوع شده و جامع چه معنیهای لطیف است حرفی بلکه
حرکتی نیست که آنرا در معنی مقصود دخل نباشد و مصرع اینست که سال بگذارد و پنجاه و
شش سحری از حروف آن بحساب حمل مفهوم میشود عجب و جهد را هم آرام
جان یافت و میتواند بود که در تارخ الفاظی را استعمال کنند که بعضی بطریق زیاده
نقصان یاریخ شود و اما باید که تصرف بوجهی مناسب باشد که از آن عمل لطافتی حاصل گردد

تا پنج وی از بلبل ماتم زده چشم
در گریه شد و گفت از باغ برون شد

چون عدد گل بیرون آورد تاریخ سال آن آفتاب میشود و عینری در تاریخ فوت
غیرت خان ولد سردار خان گفته و بس خوب یافته **۵** لفظ تاریخ از میان
نام غیرت خان برآید باقی آنرا تو در ابجد گیر و بر شماره سنه یکه از اینجا مفهوم میگردد
مرزا عبدالرزاق جهت تاریخ فتح بلخ و بدخشان تنهائبرآمده فتنه محمد خان این بیت گفته

2

شده ز بلخ و بدخشان نزد محمد خان زر و قبیله و املاک انگداشت در سال
چون از اعداد بلخ و بدخشان اعداد نزد محمد خان بدال مہلمہ برو و اعداد زر و قبیله و املا
افزوده شود سال ہزار و پنجاہ و شش می برآید کہ در آن سال ولایات مذکور ہ

[illegible]

صبا چون شست زلفت بر کشاید
ز تیر چرخ بانگ زهره بر آید

چون فزنیۀ شصت و تیر است ذہن سابع برہ کمان بیرون مقصود بہ سخن است

و نیز چون فرنیه شست و ده است و بن به تیری بسود که می اندازند و مرا و شاعر

عطار است و فاضلی در لغت حضرت خاتم النبیین گفته * ج

شاها بجهان درینوت ابستی	وزر معجزه جان دشمنانرا خستی
-------------------------	-----------------------------

شاهانه سه دو هفته گردی بدویم

چون قرینه ماه دو هفته است و این از بد انتقال بماه چهارده میکند و مراد قایل

غزوة بدر است علی افضل الصلوة واکمل التحیات فاما نرد شعرای عمر ایام

ایراد لفظ است در کلامه از روزیاده هر یک معنی قصد توان کرد خواه آن

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

زلفت زهر دو جانم ز نزع عاقلانست ۵ جنی نیستوا گفت سوی نو در میانست

حاج علی	فقه	تخصص
---------	-----	------

اول علم ریختہ تو آتے ہیں۔

از لغت نامه، ابراهام، امجد، ماه، معنی، رفو، معنی، آب، معنی، حامداری، مخصوص

گم در غنی حوت گویند و ماهی و در تازی الفظا مک بمعنی جفت و اسخر و دلیلی و در

غدة الكلى أو دويت آورد که از سرگدا مضطرب معضم استخوان و آزار مضطرب

سایه شامه و ... از ...

پہلے ہی بسیار است بر سر

بار خط بسیار بار و جویم هست اون که درای تو بسیار رویم ای بهر
تو را که رسد آنکه از یاد من جدا نمیشود آنکه از یاد من جدا

و بسیار خوب بودم | آه بسیار باریده | خوبم | آه بسیار بزرگ | خوبم |

[illegible][illegible]

وہی ہے جس نے ان کو اپنا

است و عبارت جای
انداخته و زود نمی داده و
چون محراب ابروی می

انخواجه ضیاء شود ز روی تو طالع بد
و در است بدست دوست خا بار
و بد چون محراب ابروی تان عشق ساء

با طلعت تو سوز نماید ما خم
نور است چه چشم و شبنم تار
جای آندارد که شیخ شهر بگذارد ناز

و از فیل چون صنعت است این بیت حضرت قبله گاهی سلمه الله تعالی ۵
 طلوع نیرم دریا کند خشک شود خون از فروغ اختر مر شک

نقش است که در جماعتی که سنی و شیعی حاضر بودند از بزرگی پرسیدند که من افضل از آن است
من بعد رسول الله یعنی کیست فاضلترین مردم بعد پیغمبر علیه السلام جواب فرمود
من قبلی یعنی آنگاه که دختر او در خانه اوست این عبارت مفید و مضی مختلف
است یکی آنکه افضل از منی بکر است ضعیف الله تعالی عنه که دختر ایشان در خانه پیغمبر
بهت صلی الله علیه و آله دوم آنکه افضل علیست که دختر علیه السلام در
خانه ایشانست و بدین هر دو سنی و شیعی خشنود خشنود

حکایت کنند

که چون شخصی از برد خود بپوشی بنجیده نزد عبد السلام بن لقمان رفت مشارالیه بعد از تعظیم و
الکرام می شمارا برام و الزام نمود که البته جهت توقیر اتحاد و بلو و تحقیق تضاد و ایما و درشن باید
که در مجمع اناس هر بار خود لعنت کند اعیان را باشد منها آن شخص هر چند عند نفوس مقبول
نشد آخر الامر آن کس در مجمع اناس گفت ایها الناس اعلموا ان قلاتا اخی و امرائی
عبد السلام ان القننه فلعنت الله علیه و این عبارت شامل دو معنی متضاد است
جهت آنکه اگر ضمیر علیه راجع بعبد السلام باشد لعنت راجع باوست و اگر ضمیر مذکور

[illegible]

دوبهار کردن ۱۲
خاکم کردن ۱۳
ای که در این کتب است
در این کتاب است

[illegible]

در بیت آخر تشبیهی است و در اول کنایت عطائی	ع	۲
سودا بصرم نموجو پلنگ ندر کوه	غم بر سر غم نهم چونک اندر کوه	
دور از وطن خویش بخاری کردم	چون شیر بدریا و پلنگ ندر کوه	
و از جنس شبیهائی که اخیر رود بلوی اختراع آن نموده این بدو است		
نهی خرامش آن زمین بیباری	کجوتری بشا طامده است پنداری	
مژهای کثردل آویز است	اکثر بای دکان قصاب است	

نقلست که شہرت بر مغری تعیین ملک الشعراء در درگاه ملک شاه آن باد
که شب عید سلطان کمان گرو طہ در دست داشت با ارکان دولت جہت و
بہال برہ بام برآمد و با سکاں تمام کل بہال مرغی میشد تا آنکہ چشم سلطان بر ماہ
افتادہ با شارک انگشت تمام کار نموده و از غایت جہت و بر سرور با مغری فرما
داد کہ در نخل شعری بعضی سازند و استادین باعی بدیہ انشاء نموده و ماہ را بآچار

تشیبہ مطاق بیان فرمود	یا ابروی آنظر فہ نگاری گوئے	۵	۴
ایماہ کمان شہریاری گوئے	در گوش سپہر گوشوائی گوئے		
نعلی زردہ از زیر عیاری گوئے			

سلطان از جادو درآمد ایسی خاص صله فرمود استاد ثانی این دین و ملت بدیه عرض داشت
چون آتش خاطر مرا شاه بدید
از خاک مرا بر سر افلاک کشید
چون آب یلی ترانه از من بشنید
چون باد یلی مرکب خاصم بخشید

سلطان ہزار و نیاز دیگر انعام نمود و فرمود تا بقلب من مخاطب سازند چون القلب
سلطان مغر الدین د و نام شاعر ابرہ علی نام اورا با نام خود ضم ساخته ابرہ علی خطاب نمود

[illegible]

فلاح است و فلاح اول اعظم

تشریح مطلق تشبیه نیز مانند تشبیه کنایت عبارت از آنست که در بیان
شایسته چیز را بوسیله تشبیه کند کنایت یعنی بلفظ تشبیه کنایت کند از تشبیه در بیان
نماید و حروف تشبیه در کلام نیارد

لو که از زلفش و بارید و گلر ابداد
مطلب این تشبیه اشکست بلو و

چشمش ز رخسار گل دندان به تگرگ و لب غناب ای سرخس و سرخس و سرخس و سرخس
نطق آرزو ده بلاش در وادو

خسرت قبله گاهی بوی سله اسه کما
غیبه بر دو گل غناب یخت

سپاره فشان دیده از گردش و
جا کرده چو آفتاب در منزل ثور

و در و ممت تشبیه مطلق اکثر اشعار بدر چای ملقب بفوزمان شامل تشبیه
کنایت است چون شعر خیالی از لطافت نیست لهذا غولی چند ثبت میشود

تألیفات است رسته نشد گردش
عصده زلف ترا دانه سه کنار

پشته شور تو مشهور بعد منطق
گر زلف تو بخیر نه بستی بر مانع

ای لب میوش تو ساغ جانرا لا
بر ساره شود آنروز رخ بد از مهر

بیا که بر شکست ز مهر نبات آخو
کام من تلخ چو سانه نشد از خون جگر

نقطه لعل ترا عقد ثریا در بر
زلفش تو معروف با قدام نظر

بسیار تشبیه کنایت در این شعر
و تشبیه کنایت در این شعر

تشریح مطلق تشبیه نیز مانند تشبیه کنایت عبارت از آنست که در بیان
شایسته چیز را بوسیله تشبیه کند کنایت یعنی بلفظ تشبیه کنایت کند از تشبیه در بیان
نماید و حروف تشبیه در کلام نیارد
لو که از زلفش و بارید و گلر ابداد
مطلب این تشبیه اشکست بلو و
چشمش ز رخسار گل دندان به تگرگ و لب غناب ای سرخس و سرخس و سرخس و سرخس
نطق آرزو ده بلاش در وادو
خسرت قبله گاهی بوی سله اسه کما
غیبه بر دو گل غناب یخت
سپاره فشان دیده از گردش و
جا کرده چو آفتاب در منزل ثور
و در و ممت تشبیه مطلق اکثر اشعار بدر چای ملقب بفوزمان شامل تشبیه
کنایت است چون شعر خیالی از لطافت نیست لهذا غولی چند ثبت میشود
تألیفات است رسته نشد گردش
عصده زلف ترا دانه سه کنار
پشته شور تو مشهور بعد منطق
گر زلف تو بخیر نه بستی بر مانع
ای لب میوش تو ساغ جانرا لا
بر ساره شود آنروز رخ بد از مهر
بیا که بر شکست ز مهر نبات آخو
کام من تلخ چو سانه نشد از خون جگر
نقطه لعل ترا عقد ثریا در بر
زلفش تو معروف با قدام نظر
بسیار تشبیه کنایت در این شعر
و تشبیه کنایت در این شعر

تشریح مطلق تشبیه نیز مانند تشبیه کنایت عبارت از آنست که در بیان
شایسته چیز را بوسیله تشبیه کند کنایت یعنی بلفظ تشبیه کنایت کند از تشبیه در بیان
نماید و حروف تشبیه در کلام نیارد

تا اینکه در شب بیست و یکم در میان شب و روز
در کسب و کاری که در آن وقت که در آن
آنوقت که در آن وقت که در آن

هزنا و کجائی و زکام انداخته و کمرش
برای رانندگی و دراز کشیدن برایش
صدقش ده بر دلش من حکمش

از نام تو بر کام زیانها شکر افتد
ای در آغوش من زبانت
یا تو نامید اگر چیک بسراید
خودشید چنانست شد از ساغر مهر
کام و لب شیرین خود اید دست مکن تلخ
کانهاه دو بسته است که باغ بلاش
یا چند ترا از هوس لاف دلارام
زان لاف پریشان مشوا بنجم صفت افهر
هندوی سپا بیست که از جنبل بادی
ابروش کانیست که هر تیر از جوت

وزر و تویر گاش جانها سر را فند
صد قطب برقص آید و از چرخ در افتد
گو و خبری نیست که بر بام و در افتد
آن دم که ترا بر قیامی نظر افتد
هر لحظه در اجاب پیرو من گذر افتد
بر پشت راز و نه عجب و در افتد
کان لفتند شام است که گرد و بحر افتد
از ننگه ماه گونسا در افتد
پا پوست خبردار شود در جگر افتد

U

امی رول سنگی از نور تو تا میری
نتوان بفسون بستن مانند پزیرادان
چون مایه سیج از غم بر خط سیاه او

سرست هوای تو در صومعه پیری
دیوانه گوشت را در خانه ترغیر
کان قافله مورست صفه زده بر شیر

لکھنؤ مشروط اجماعت از انست کہ کاتبہ و اشاعہ خبر براہ خبری شیعہ دہد و بشرط موافق و ادا کہ اگر چنین بود چنین باشد چنانچہ شیعہ نظامی حکومت

<p>تا بیک در شد به کمال کوشش تنی که به جیت کش کردون آنقدر شیرین که به منزل او شد</p>	<p>هزار و یک جان و در که انداخت برای راند و در را فکند برایش صدش ده بر دل و برش من عکس</p>	<p>از نام تو بهر کام زیانهاست که افتد یا تو نماند اگر چیک بر آید خویش جان تست شد از ساعه مرگ کام و لب شیرین و دایم دست مکن تلخ کانه دو هفته است که باج بلالش یا چند ترا از هوس لاف دارم ز آن لاف پریشان مشوا تخم صفت مهر هندوی سیاه است که از جیش بادی ابروش کامیست که بهر تیر از جیب</p>
<p>وزر و تو بر گلشن جانها شرافتند صد قطب بر قصه بد و از چرخ در افتند گویی خبری نیست که بر بام و در افتند آنند که ترا بر قبح می نظر افتند بهر خطه در اجاب پروین گذر افتند بر طشت سراز وانه جبهه و در افتند کان لفته شام است که گرد و در افتند از گنگه ماه نگو سار و در افتند بما پوست خبر دار شود در جگر افتند</p>	<p>سرست هوای تو در صومعه بهریری دیوانه کویت را در خانه بر خیری کان قافله مورست صفه زده بر خیری</p>	<p>ای رول سبکی از نور تو ناگیری نشان بفسون بکشتن مانند بریزان چون بار سب از غم بر خط سباه او تجربه مشروط اعمارت از است که کاتب بشرط موقوف و اهد که اگر چنین بود چنین باشد چنانچه شیر نظامی</p>

[illegible]

چوبیسی اربودیل آدمی و سی / چوشیراز شیراشر غنیمت کے

قوامی گفتہ

ماہی ارماہ ناورد کا ہش

۱۰

چون تو بباغ بگذری گل نرسد بویستو

عشق

اگر موی سخن گوید و کرموی روان ارد
من آن بوزخس که می رسد بمو که جان

ماہی ارماہ فلک الزکمان ابرو بود سروی ار سرو ہی اعنبرن کیسو بود

تشبیه عکس خانست که در و خیر ایا که یک تشبیه است اندر این این ابدان مساویست

مل چسچومل در کف دست شاه	اکل چسچومل در کف دست ماه
-------------------------	--------------------------

شام کرد و صبح زود لباس
صبح کرد و شام تیره شعله

سرود زمین و فرود است ملک جهان
لاله سروی خوت ماند که سرخ ز پوست
سرود و فلک کرد و مندرت زین سما
رویت بدله ماند زانمود که خال ارد

تشبیه تسویت چنان بود که مانند کتند دو خیز را یک شیئی طریق متساوی است

نه شاء صفتی از خود و صفی از محبوب ابیگ خیر تشبیه بدلیکن یاد که وجه شبه در هر دو

موجود باشد و در تازی شدید قضا ۵ صد در احبیب حاکم کلبه

یک نقطه آید از دلم و از زبان تو ۵ یک موی خنجر دانه از رخسار تو

[illegible]

استاد خان باده مستعمل
 در کوه دودراستانی و
 سلطان خان بزرگ باغ
 ابراهیم و رودین پست
 صاحب و جان و درین پست
 برود و سخی اشغال دارد
 مانی پور
 دوشنبان
 است
 در کوه دودراستانی و
 سلطان خان بزرگ باغ
 ابراهیم و رودین پست
 صاحب و جان و درین پست
 برود و سخی اشغال دارد
 مانی پور

<p> با گریه و سوز آشنائی دارد و کان پرشته سر بر و نشان دارد و </p>	<p> قطع آری چون دلغ جدائی دارد و سرش شمع بر سر رشته من </p>
---	--

تزوکیک باین صنعت انت این دیویت امیر خسرو ۵ به بحر لغت مالی بدست خان کرم

روان بلرزده در آمد که ای محل چه مرا
که سخی خس و خاشاک مایه کف است

وجه مشبه در تشبیه باطل باشد تا تشبیه پسندیده و نیک نماید به مثاتی که اگر عکس
یعنی مشبه بر مشبه مانند سازند سخن درست معنی مطبوع شود چنانچه تشبیه خسار باطل

زلف چنین که اگر عکس کشد و گل را بر خسرو سنبل از زلف تشبیه سازند هم صواب بود

این بیش از پنج سده‌ی شامل اینجاست
سنبالش سپهر زلف مجو بان
گل حش جوار صغوبان
و اگر تشبیه در کمال حسینین در خود

اقل مرتبه باید که مشیه وجودی باشد حاصل در اعیان چنانچه مشیه وجودیست التماس
صفت چنانست که شاعر او لا چند صفت محل بر شمار و ثمانا تفصیل تفسیر آن
یار و و این دو قسم بود جلی و خفی تفسیر جلی آنست که شاعر در مصرعی یابستی
الفاظی گوید که میبایست و تفسیر محتاج بود در مصرع و یا بیت دیگر تفسیر او کند و در
هنگام تفسیر همان الفاظ را باز تکرار نماید چنانچه اوستاد

عنصری گفتہ

یا به بندر یا کشاید یا شاندریا و به
انچه بشاندریا است انچه بدین شهر است

قطعه اخیری لیغره

در صورتی که در کمال درجه باشد در صورتی که در کمال درجه باشد در صورتی که در کمال درجه باشد

که باید گاه نوشد آنخیز فتنه جو
آنچه بر بایه دل از ما آنچه نوشد جامه

خواجہ حافظ شیرازی

سال فالح و حال مال و فصل نسل و نخب
سال خرم فالح و کمال مال و نخب
بادت اندر شهر یاری برقرار و برود
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی نخب ام

ختمی است که شاعر و لاجمل میهم گوید مانیانیا تفسیر و تفسیل آن یک در وقت تفسیر
همه از آن زیاده و کمر از کند و این قسم در اشعار عبد الواسع جلی است از انجمله است

ای از بد بوسته ز هر حسن تو پید
طبل نخل و غزل نخل بشیرم کرم مشک
کیزد و شبت خیز از شبت از تو وجودا و

روحان از شخص فرق از دوش همگ از روحی چشم از سر درازد و ریا فر از خاک و بسم از سنگ و
عمل از کان به استماع تو باشند و ایم شست خیزد و روزه شست خیز از صنع رب العالمین

نخل خرما گرم ابرشیم صدف زنا شود
نخل شکر بحر غریه خار گل غل
خالی از شش چیز شش خیر این بکشد بقیه
نخل شکر بحر غریه خار گل غل

جان ز مهر و خاطر از میخ ضمیر از آشتینا
دل زیاده و لب اخلاق از زبان از آفرین

بشت من غنخواره چو ابرو تو از خم
بش من چو زرم بشت چرخ اندر غمش بگذشتند

روی من بچاره چو گیسو تو از این
نامرنگ داشت آن نوشین لب شیرین

تن قرار و جان نشاط و دل طرد و لب سخن
طبع کام و دست جام و روی نگ و چشم خرم

[illegible]

[illegible]

وَمِنْ لَدُنْهُ ضَرْغَامٌ لِّكَهْ الْوَائِلُ تَالِيهِ الدِّمُّ بِأَيْشِبَةِ السَّحْبِ

از جهت برعکس تا لایعلاج تشبیه الذم است مثلا شاعریا بدید در کلماتی بعد از آنکه
 ذم چندی میکند میخواهد که بر آن مضموم دیگر زیاده گرداند ابتدا لفظی میسازد که مشبیه
 میشود و سامع را و هم آن میگردد که ظاهر بعد ازین از صفات حمیده او یاد کند چون م و دیگر
 می آید تا که آن مباد و چنانچه میگوید که فلان حسن جالبست لیکن فاشست در شعر فارسی

و اعظم شهرا گر چند بدست اطوارش ۵
ندارد خلق و در بهمنه دینار

اینقدر هست که دل تیره کند گفتارش
ولی دارند زو آزار بسیار

حسن التعمیل چنان باشد که اثبات کند صفتی جهت چیزی ادعای کند جهت
ثبوت آن صفت علی و سبب مناسب آن که فی الواقع سبب نباشد فاما جهت اعتبار
لطیف سبب سازند مثال رزاری کان السحاب العبد عین تحلیله
فما ترقی لکرب بدائع و ریاری کمال دین اسماعیل که بد
آنرا جهت ثبوت که پسند افتاد است به برقد چو سرف چو کینه افتاد است به گفته که چرا شکست
سزا پایش به فرمود که از جای بلند افتاد است به سبب شکستگی ایست از آنست که از جا
بلند افتاد است به جهت لطافت آنرا سبب خیزش مثال دیگر بر عارضه لایزال که از نو

سر زلف شوریده در پاشان ۵ دانش جهان حلم و ثبات و وفالید
 مثل امشب آندازد و در سار ۵ همی بجز توان زنده و دوستان لیکن
 بنی نظیری تو دوش بنان بند و آ ۵ عدل انصاف تو سا با کمالیت
 این در سبست که تو بیل اندک انصاف ۵ و در تازی این بیت بدیع بهمانی وزن
 صنعت بر خوب واقع شده ۵ هوالیدر الله ان الله العزیز الخیر
 یسوی الله الضم غام لکنه الوابل ۵ تا لید الذم بمایشبه المصح
 این صفت بر عکس تا لید التوح شبه الذم است مثلاً شاعریا بدید در کلامی بعد از آنکه
 ذم بهتری میکند و میخواهد که بر آن مضمون دیگر زیاده کرده اند ابتدا بلفظی میسازد که مشبیه
 میشود و سامع را و هم آن میگردد که ظاهر بعد از این از صفات حمیده او یاد کنند چون م دیگر
 می آید تا لید آن میگردد و چنانچه میگوید که فلان کس جا نیست لیکن فانت در شعر فارسی
 و اعطاشه اگر چند بدست اطوارش ۵ اینقدر هست که دل تیره کند گفتارش
 ندارد خلوت و در همه نه دینار ۵ ولی دارند ز و آزار بسیار
 حسن التعلیل چنان باشد که اثبات کند صفتی جهت پیری ادعای کند جهت
 ثبوت آن صفت علی و سبب مناسب آن که فی الواقع سبب نباشد فاما جهت اعتبار
 لطیف سبب سازند مثال زمانی کان السحاب العبر عین تحت تلجنا
 فما نزل فی کلهم ۵ و ریاری کمال لدین اسماعیل گوید
 آنرا جهت است که در پس افتاد است بر قد چو سرف چو کین افتاد است و گفته که چرا شکست
 سرتا بایش و فرمود که از جای بلند افتاد است سبب شکستش اینست از آنست که از جان
 بلند افتاد است این جهت لطافت آنرا سبب ختم مثال دیگر بر عارضه لایزال است و

از گروه شدن در راه
و از گاه است فایز
شانی افتاده که
از صد و شش
قال نزلت و السلام
اشاره باینکه از خوار
و از نیت باینکه از
ملاهی در راه

آن نیست نشان آبله گشته عیان
از بسبب اشاره ز رخشانده نشان
لااله که بدل کرده شدش و د
از برق که بنفشه را بدوش است
سرخ چشمه کو تر بیج میدانی که چشمت

السؤال و الجواب این صنعت است اما آنچه نیز میگویند و آنچنان بود که شاعر در
بر مصرع باینی جواب سوال یار و یا مصرعی بطریق سوال گوید و مصرعی بطریق جواب
بیتی سوال باینی جواب مثال آنچه در بر مصرع واقع شود مخفی گفته باز ادنی ایهام
گفت جاننا شوی من بگذر بفرستم به چشم
گفت نه چایست شمت گفتش ابر بهار
خاک بر بیدارم از رخ پرده گفت لطفت
گفت جای من کجا لاف بود گفتم بدل
گفت ترک جان کن رمانگر گفتم به چشم
گفت آبی زن بخاک بگذر گفتم به چشم
گفت چشم خویش را گو آنچه گفتم به چشم
گفت خواهم غیر از آن جای دیگر گفتم به چشم

<p>شال آنچه جواب و سوال در تمامیت بیاید غصه می گفته</p> <p>دوش کردم مراد جوا ب</p> <p>گفت پیدایش بود هتاس</p> <p>گفت آنکود تو کرد کباب</p> <p>گفت کس و نتابد از محراب</p> <p>گفت عاشق نکو بود بعدا ب</p> <p>گفت هر دم روی خیز و شاب</p>	<p>هر سوالی که از آن بت پیرا ب</p> <p>گفتش شب شب نشاید دید</p> <p>گفتم آتش بر آن رخت که فروخت</p> <p>گفتم از روی تو بتا بم روی</p> <p>گفتم اندر عذاب عشق تو ا م</p> <p>گفتم چیست وی راحت من</p>
---	---

از اطمینان و وفایان
بدراری و صدق و راستی
بسیای او را شکر
پروان شکر

[illegible]

نی فی عظم بباغ خوبی رخ تو گل بود بسپرد نیز آراسته شد

عفی

زنان مطرب نیزم نوزند دست بهم	کز باغ زمانه رخسار و طائر غم
نی فی غلط که دستهای مطرب	از شادای نیزم بوسه گیرند بهم

حضرت قبلہ گاہی مدظلہ العالی در صفت شراب فرمودہ ۵

<p> سراسر آتش اندر پرده آب نه برق لامعی بل آفتاب فروزان آتش اندوه سوز رود ازیر تو زنگش دل از دست </p>	<p> ز بھر گرمی مجلس می ناب غلط گفتنم روزمده شہانے معصاجو ہری بہجت فرورے کہ از یک جرعه اش عالم شود </p>
--	---

مجاہل العارف این صنعت چنانست که مکرر چیزی را ندود و صفت آن خود
نادان خسته اظهار کند که چنین آبا چنان خیرهای که مانند او باشد تعداد کند مثال این غر

تَاللّٰهِ يَا طِبِّيبَ الْفَقَاءِ فُلْنُ لَنَا
وَدَارِ سَاحِلِ مُحَمَّدٍ هِيَ كَفْتُهُ ۝ رَوَّكَارِ أَشْفَتْهُ يَابِرْ زُفْ يَا كَارِ مِنْ

<p> و نه گشاید هانت یا دل او کار من شبه خوشتر یا لب یا لفظ کوهر بار من هجر نو ولسوز تر یا نا لبهای ار من قامت تو راست تر یا سرو یا مختار من قول تو بی اصل تر یا باد یا پندار من </p>	<p> شب تر یا دلالت حال من یا خال تو وصل تو بدجوی تر یا شعرهای لغزین تو نظم پر دین خوشتر یا گوهر دندان تو وعدا تو کوثر تر یا پشت من یا ابرو تو چشم تو خوشتر یا چرخ یا شمشیر شاه </p>
--	---

چونکه در کلامی که من آنرا می شناسم از بابی است که در لغت است و در لغت است که باقیه می شود از سهو کتاب است

اغمره تو نیز تر یا تیغ یا باز از من
آن ابروی زربین بلال مضاف
یا باره سیم است که بر ساعد زنی است
یا باره نور است که بر جیب کبود است
بر خوان فلک در نظر دوم صایم
یا ابروی البست که بر شپه عقیقا
یا حاتم یوش شه اقلیم عراق است

مدرجی مقلب لغو زمان
یا غنچه سیمین است تنگد بان است
یا ماهی سیمین است که بریل و است
یا بر سر نیز ریخته گمان است
که فرض ریختن گوی نمه نان است
یا شک سپهر شهنشاه جهان است
یا فصل سم مرکب سلطان مان است

مولوی عبدالرحمن کجی

عارض است این باقر یا لاله عراست
چشم تو آهوست یا جادوست یا صباوست
آن قمر یا مشرقی یا آفتاب وی نیست
آن سمن یا سمن یا سمن یا عارض است
آن خطو نیست یا محراب یا طه ای
آن جهان فتنه یا عین بلایان است

یا شعل شمس یا آینه لباست این
یا دود ادم سیه یا زکریا است این
آن شکر باشد یا لعل لب بجوی نیست
آن بقیه باشد یا گیسوی بجوی نیست
یا قدس یا بلال عبد یا ابروی نیست
یا بدیشان سامی یا غمره و بجوی نیست

اما صاحب مفتاح این صنعت اسوقی المعلوم ساق غیره فام کرده یعنی اندن سخن معلوم
در مقام زادن غیر معلوم و گفته که چون این صنعت کلام مجید حق و علی واقع شد آتا و آگاه
لعل هداوتی ضلالتی بر او خوش ناید که آنرا تجامل خوانم و این آیت تعریف است
بگفتار معنی نیست که ما یا شام بر آئینه برده ایم یا در ضلالت طاهر الیها لغو
و این صنعت عبارت از آنست که مکتوب صنعت یا دهم امی مبالغه نماید و احو

بعضی گفته اند که این صنعت را در زمان قاجاریه در میان بعضی از شعرا و نویسندگان ادبیات فارسی رایج بوده است. این صنعت به گونه ای است که در آن از کلمات و عبارات مختلف و گاه متضاد استفاده می شود تا به یک معنی یا تصویر واحد اشاره کند. در این نسخه، این صنعت در قالب یک بازیگوشی و تمسک به ادبیات کلاسیک و معاصر به کار رفته است. در حاشیه ها نیز توضیحات و تفسیراتی بر متن اصلی درج شده است که به درک بهتر این صنعت کمک می کند.

چون برادر یک دم کند
برادر دیگر درون بچویر کار
بفرم کرد شی آن گرم رفتار
هوانا کرده را بشنایم
و حال آنکه خلا محال است
اگر بامدوره او انتظار

عفی شیرازی گفت:

<p>دودمان کسل از شوخی او ستم از ازل تا به ابد روز آید و ازل شبنم آساش نشیند که رجعت به کف قطر بالسن و مفتح چکد از دیشا بے</p>	<p>لو خوش نشیند که مست آن شبکیس که گرم عنانش سازد قطر بالسن و مفتح چکد از دیشا بے</p>
---	---

وله في صفت شمس

<p>هر سوخته جانی که به کشمیر در آید از بسکه کند جذب طوبت خطر نیست حاجت بدوزخم ارقه بش قطع سحت زان کرد و نشو نماز خم خستین</p>	<p>گر مرغ کباب است که با بال و پر آید گر ساغ و چینی هوا بر حشر آید گر سنگ دی مائل قطع سحر آید مصمت شده بازخم دگر بر اثر آید</p>
--	--

عزنی ابی طیب گفت

عَقَدَتْ سَنَابِلَهَا عَلَيْهَا عِثْرًا لَوْ تَبَيَّنَ عَنَّا عَلَيْهِ لَا مَكَا
 مِنْ كَطَائِفِ الْعُلَاقَةِ وَ شَرْحُ الْمُقْتَضَاهِ الْعِثْرُ الْغَبَارُ لَا يَفْتَحُ فِي الْعِثْرِ
 نَكْمَةً وَأَقْرَبُ مِنْ هَذَا لَطِيفَةٌ اسْتَنْجَمَ عَلَيْهِ تَقَالِي وَ تَحْصُرُ مَعَالِي تَعْلَلُهُ كَمَا دُو سَتِي
 تَزُو مِنْ أَمْدٍ وَ بَاخُو كُنَالِي دَاشْتِ پَرِسِيدِمِ اَرِكِسْتِ جَوَابِ دَادِ كَمَا اَزْمُولَا نَاعِمِ بَفْتَحِ الْعَيْنِ
 حَاضِرَانِ تَبَسُّمُ نُوذِدِ وَاوُ مَوْجِبِ خَنْدَه نَدَانَسَمِ جِرَانِ مَانِدِ وُ دَر مَن نَكْرَسِتِ وَاوُ
 اِشَارَه نُوذِرِ حَشَمِ اَز خَوَابَانِيدِنِ بَضْمِ عَيْنِ وَاوُ دَر بَاقِتِ حَاضِرَانِ

[illegible]

آید از عرش
 از عرش راه در در آید از
 که از پیشانی یکدیگر
 بنور خورشید می آید
 نفس او بنور خورشید
 سعادت بر آن
 بر چرخ عرش نشاند
 که خلاف عرش است
 یار عرش شای کائنات
 که معنی ملک و ملکوت
 بهای آن که در عرش
 که بواسطه عرش آن
 شای عرش آن پادشاه
 شای عرش او واسطه آن
 در عرش شای عرش
 معنی آن که در عرش

بیشود ۱۲

لفظ آخره ج

کلام در بیان این صنعت چنان باشد که شاعری اشعار را بلی بطریق اول
 کلام بر او مثال فی التمثیل لَوْنَانِ فَهِيَ الْهَيْهَاتُ اللَّهُ لَفَسْدٍ بَارِسِي
 آن بادیه که منزل جانان است
 آنز دل من بسی به از بسا است
 زیرا که بود مراد جانم آنجا
 هر جا که بود مراد بهتر است
 القول بالموجب عبارت از آنست که لفظی در کلام محضی و است آنرا محل کند بر جمل
 هر دو مشروط با آنکه لفظ مذکور احتمال آن معنی داشته باشد مثال در تازی این
 قُلْتُ نَقَلْتُ إِذَا أَنْتَ مُسَارًّا قَالَتْ قُلْتُ كَاهِلٌ يَا كَادِي
 گویند وقتی منصوب خلیفه بر اسمی که از فصاحت شصت است غضب کرده و گفت
 مَحْنٌ زَكَاكَ عَلَى الْكَادِ هِمٌّ صَمْعِي بِي تَحَاشِي جَوَابُ كَفْتُ مَثَلُ الْكَادِ بِكَ مَثَلُ
 الْكَادِ هُوَ الْكَاشِبُ خَلِيفَةُ فِرْعَوْنَ الْكَادِي دُرْجَابُ كَفْتُ مَثَلُ الْكَادِ بِكَ مَثَلُ
 مراد خلیفه از او هم بخیر بوده است و اسمی بخلاف آن است خواسته و شصت ابقریه آورده
 همانا از حدیث خلیفه این سخن است و اسمی بر جلدی است فرود آورده در بارسی این است
 گفتار قریب اینجا یاد گیر که خواهم نویسم
 گفت که خواهی و یقین میشود خود بر زمین
 سیاق الاعداد این صنعت چنانست که شاعر یا مثنوی چیزی چند را که هر یک از آنها
 بنفس نفیس بخوبی معنی داشته باشد بر یک تشبیه یا در خیال این است ندی
 جای زرد او حیمه کا بخار سرد درو
 جای برد او شکر کا سجا بخرد مار
 قلم و تیغ ز دست تو بنار د
 دین و دولت ز تو گردن بفران د
 مصراع آخر این غزل بر خمر و دلی شال اینجا است و بس نام در جواب افتاده و
 مطربا سویم چمن وقت گل بنار تو کو
 صوت تو بر لب تو نغمه تو چنگ تو کو

[illegible]

باسم جلاله باین شهرت در شرف
دوم قضیه یکی نظر قدیم را بر
و جبال و در مورد دین را از
دستار خود یکا کردن خود
مقرر قضیه بود و کمال
داد و مقرر کرد این

[illegible]

لاجرم سچو منش نیست قرار
شهرت مال و جاه آفت دامن

فقرو کنج محمول راحت دامن
شرف الدین سفوده را ترک نیست

که در اکثر آن عایت این صنعت است از آنجاست

باد در باغ مآوش جلوه گر
 گریه از لعل سمندهش خسروان
 پاره پاره بر تن به خواه او
 کارگر بر تارک خصمان او
 زود باد و بستانش ساخته
 عندلیب و طوطی و طرب
 گوشوار و یار و طوق و
 جوشن و خود و قراگند و
 گرز و خشت ناخج و بوی به
 بلبل و قمری و کیک و دغا خسته

الاضيق عبارة شاعرة وچیز را از یکدیگر جدا گردانده و هر کدام ابو جبر و دیگر شرح
لی آنکه بیان ایشان جمع کرده باشد مثال ماه تمام چون رخ زریات کی بود

سر راجحاست بر کس حاشی بر خمار
نی نی کجاست ناف تو نو نافه تار
نگویم که مایی که ماه سپهر
نه سرور وانی که سرور وانی

خواجہ سلمان	۱
-------------	---

نه چون نورایت بود آفتاب	۵	که این از خطا آمد آن از صواب
طو من نبود چو طور عالمان و زرگان	۵	طو من باشد نیاز و طو اربابان
کی بود مانند او سر و	۵	ز آنکه گل خسار و خوش قیامت
المقشیر و این صنعت چنان بود که شاعر در مصرعی بایستی چیزی چند را د کند		

[illegible]

ولا حفت بين جننت مسمر ادا ج مكر انكم سبعا خاصه حس اين زعيم ج م

از تو رواندارم تو هم رواندار
 خاقانی این بیت بخاقانی آید منوچهر فرستاد
 باز شانی که در برش کیسرم
 چرا این به درخواست مگر قصوی از دست من شده بود چون این خبر حکیم خاقانی رسید
 بال پر کند پیش خاقان سنا که گناه از من نیست تقصیر از من نیست که باوشانی یاوشانی
 سناست منوچهر دریافت باوشا و تطف نمود و انعامها فرمود و نقل کنند که شعی جمال که
 محمد خواجه سلمان و حتی ویری در خدمت سلطان و پس بود چون خصیت یافته روانه بزل
 خود شد و فرشی حکیم سلطان شمع بالکن را با خواجه همراه برد و شب بخانه خواجه گذشت صبح که
 فراش لکن طلب داشت خواجه این بیت بساطان فرستاد
 لکن اطلبه شاه ز من میسوزم
 را از طلب منع فرمود امجد الموجه این صنعت را که استیاضه نرمانند و آن چنان
 که مارج مدوح را بوجهی بساید که مستلزم مرج دیگر او باشد و صفتی دیگر از صفات حمیده
 یاد کرده آید تا مارج را بدو وجه حاصل گردد و چنانچه درین بیت
 کند کوشش تو براعدا
 برآور مدحت بشاعت و در آخر مدحت بسواوت
 انجو بیت میکند بر جان خصم
 میکند تیغ تو با فرق سران

يا فتى شو مشال رعى ابى طغتم
 أعدى بها على الدهر الذنوب

اقلب في اجفاني كما في
 و درين بيت صفت درازى آنست

[illegible]

<p>یاریم توفیق ده کارم بحالتا وقت مرگ هرگز نبود وی حضو و طس بم بهر دم المی کر رسد نسیه سیم</p>	<p>انچه فرمان خدا و سنت پیغمبر است هر خطه شود زیاده بچ و طلبم القصه من از طالع خود در رسم</p>
--	---

التحريم عبارتست از آنکه از امری که موصوف نصیحتی است مرید بماند و او استغفار کند
جهت مبالغه کمال نصف در آن وصف قسمی است که شاعر نفس خو خطاب کند چنانچه
عزى لا حيل عندك فهدى ما وه كمال
خسروا عشق بازى مژ بند و زن بياش
فليسعد النطق ان لم يسعد الحال
که برای مرده سوز و زنده جان خویش

واخوی جامع الفضائل شیخ عبداللطیف گفته گفتند ایل دور از آ
 و بر چه جبر نیست این گفت میدانی و بر سر چه نادانیت این ترجمه خان بود که معنی
 عزلی را بفارسی نظم کند یا بالعکس پس ایات فارسی ابعزنی ترجمه نمایند مثال فسر اول

۱. لَوْ كُنْتُمْ بَيْنَ يَدَيْ الْجَزَاءِ خُذُوا ۝
 ۲. كَرِهُدَى غَمٍّ جَزَاءَ خُدَّائِهِ ۝
 ۳. أَذَاكُمْ الْوَحْشُ عَبْدُ الْعَرْثِ ۝
 ۴. وَمَنْ كَانَ مُؤَلَّاهُ الْغَرِيزِ أَهْلًا ۝
 ۵. هر که گرداندش خدای غم ز سر
 ۶. وانکه خویش کند خدای غم ز سر

شمال قسم تائی کہ ایسات پارسکی ابغری ترجمہ سازند رشید و طوطا گفت این دو بیت
 حکیم ناصر خسرو را که یار نیست غنی نظم نمود کردم بسی طاعت مرد بهر خویش را
 از فصل بدو یک طاعت داشت سو | واروز مانه تنگ دل من دامنش

اسما را در دهره اداری تو
 که در مجمع و نهال این
 که در اعانت و مردند و
 نطق و گویایی تو در انشاء
 مع صبح اگر چه اعانت
 بهر سانی سوی او مال
 نامدار از حال حالش
 بدان بن تصنیف
 صاحب مخض است
 ترجمه ۱۱
 جمعی بوری
 اراده جز اخلاص و جود
 بر این نیست بدی بر این جزا
 بر این نیست که گرداند
 که در ناز و ناز
 حق تعالی بنده را
 بغیرت و حجت پس
 جزو فانی شد
 بهر خدای که در وی
 بهر خدای که در وی
 است او را و
 خدا را و حجت او را
 خدا را و حجت او را

خبرم و لا که دانش اندر بیان بود
غفلت زوای مدته فی فعاله
به یی صدی اللہ بقضا بقضیه
اهل یراد به الجده
و ما جد باشد چنانچه
القمش آن بست و فی برنج ندایشان

رحمہ بصری شہید و طوطا کشتہ
و لکن زمانہ کیس پر موعظہ المنزل
فطوبی اصدرا لیس فی مضمہ فضل
آنجنان باشند کہ کلام بطریق ہرل کشتہ
مردم شہد بسی نوشند می کشتہ
و این بیت اگر چه بطریق ہرل و است

لیکن اوجده است چه مردم غسل بسیار نمودند آن قوی زیواست نقلست از
حسن بهری رضی الله تعالی عنه که پیرزنی بخدمت حضرت سالت پناه فضل اخلاوقات علیه
اکل التحیات آمده التماس د که از خدا بخواه تا او بهشت عطا فرماید آنحضرت فرمودند که پیرزن
بهشت در آید مجوز طول و آنزده خاطر گشت بگریست تا آن حضرت با صاحب فرمود
نه بکنید و اگر پیرزن بهشت در آید در جای که پیر باشد زیرا که خدای بخیر و جل فرموده که در حاکم
که زمانه او بهشت در آید بجز آن چه نوجوان خواهم ساخت ایضا از انس بن مالک رضی الله تعالی
عنه نقل کنند که مروی از خدمت حضرت خاتم النبیین علیه السلام از رحم الراحمین خواست که او
سوار سازند آنسر و فرمودند که ترا هیچ شتر سوار کنم آن مرد معروفه داشت که یا رسول الله من
چه کنم چشتر را آن حضرت جواب فرمودند که هیچ شتر نیست که چشتر نبود التسلیم تقدیم لایم
بیم و ظلمی علیج تقدیم میم بر لایم گفته اند یعنی آوردن شی مالج اول صحبت این صنعت چنان
که کاتب یا شاعر و شاعر کلام اشاره نماید بقصه یا شعر مشهوری مثال آن چه
اشاره بقصه باشد امیر خسرو دهلوی فرموده در عشقیه در مقامی که خضر خان را سید
الردماند از زمان ذوالرمانی فرماید

۱۲۹
 خرم و لاکه دانشمند در بیان بود
 عذرت زمان مداه فی فعاله
 به بن صدق الله بقضا بقضاه
 اهل یاراد به الجده
 و ملاجد باشد چنانچه
 گفتش آن بهشتی بهم بخند ایشان
 لیکن اوجداست چه مردم غسل بسیار بخوند آن می زیواست تقست از
 حسن صبری ضی الله تعالی عنه که پیرانی بخدمت حضرت سالت پناه فضل اخلاقات علیه
 اکل التحیات آمده التماس د که از خدا رخواه نام ا بهشت عطا فرماید آنحضرت فرمودند که پیران
 بهشت در آب عجزه طول و آزرده خاطر گشت بگرفت ما آن حضرت باصحاب فرمود
 نه بکنید او را که پیران بهشت در آید در حالیکه پیر باشد زیرا که خدای بخیر و جل فرموده که در حال
 که زمانه در بهشت آریم از پیر نو جوان خواهم ساخت ایضا از انس بن مالک رضی الله تعالی
 عنه نقل کنند که مردی از خدمت حضرت خاتم النبیین علیه السلام ارحم الراحمین خواست که او
 سوار سازند آنسرو فرمودند که ترا هیچ شتر سوار کنم آن مرد معروض داشت که یا رسول الله من
 چه کنم شتر را آن حضرت جواب فرمودند که هیچ شتر نیست که بچه شتر بود التکلیف تقدیم لایح
 سیم و ظلمی تلخیص تقدیم سیم بر لایح گفته اند یعنی آوردن شی الخ اول صحبت این صنعت چنان
 که کاتب یا شاعر و شاعر کلام اشاره نماید بقصه یا شعر مشهوری مثال آن
 اشاره بقصه باشد امیر خسرو دهلوی فرموده در عشقیه در مقامی که خضر خاثر اسبید
 کرد و ماند از زمان ذوالرأس فرماید
 ۱۲۸

مجلس اول درین شهر
ایستادگان و حاضرین
و جیدان از آن ظاهر شدند
بنا بر این رسم
درختی برین مسجد
می آید چه در آن
حقیق او را دل نبوده بود
کما ۱۲ خطا می
خداوندی که فراموش
عطا می کند به هر کس

اشکیم گلگون باشد و
پیشتر اعدا دوست بود
ازین دو که گویا عشق
عین مظلوسه فغان
بود و اسما ع ۱۲
سابق بیگنی سوال
کنه بیگنی که اد مخاج
و چون کردانی داشته
باشد لطاف

معنی
ایمانی دین نیست
ظاهر است
و جد از ان ظاهر و جد
بنزدین هم
درخت
برست برین
می آید چید
مغنی ابدان علیه السلام
طالع

شماره پنجم
جلد اول
طبع اول

شماره پنجم
جلد اول
طبع اول

شماره پنجم
جلد اول
طبع اول

شماره پنجم
جلد اول
طبع اول

شماره پنجم
جلد اول
طبع اول

شماره پنجم
جلد اول
طباطبائی

شماره پنجم
جلد اول
طبع اول

شماره پنجم
جلد اول
طبع اول

شماره پنجم
جلد اول
طبع اول

و بعضی بر آنند که التفات آنست که معنی **باز** بگوشت شود و بعد از آن بگوشت باد معنی نام
 نموده التفات کرده آمد چنانچه در قرآن مجید معنی **قَالَ لَهُ قَائِلٌ جَاءَ لَكَ الْبَاطِلُ** و **وَالْبَاطِلُ**
الْبَاطِلُ كَانُ زُهْوًا الفاظ بر مرقا بطریق التفات و هست مثال **رَبِّكَ**

رمانی عیش و وقت کامرانی	جوانی باشد افسوس از جوانی
لشکرهای بیکننده زوندگان	برو محمد دل الهی باد خندان

الفاظ افسوس از جوانی در بیت اولی و الهی باد خندان در بیت ثانی التفات است
 از استعارت و لغت طلب عاریت و این نوعیست از بخار و در اصطلاح عبارت
 از آنست که لفظی معنی حقیقی داشته باشد مثلی یا شاعران معنی حقیقی نقل نماید و بجای دیگر
 بر سبیل عاریت استعمال کند اما باید که بغایت بعید الفهم نباشد تا سخن را رونق بخشد و موجب
 مزه حسن کلام گردد مثال از حدیث نبوی علیه السلام **الْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ**
اللَّهُ عَلَى مَنْ أَبْطَلَهَا خواب بیداری جهت فتنه بطریق استعارت واقع شده

مثال در پارسی

بر من زلف کش و کیسوی پرش	دست غمش را ز شدای صبر بیدار
چشم دولت سودگشت منیر	باغ دانش سحاب گشت آشفته نظیر
بفرق استعارت دولت را چشم و دانش اباغ ثابت نموده مثال و مگر	
پیر سهرزاد ز عهد شباب کرد	کز مهر و مه و دیده خود را پر آب کرد
باخیره گشت چشم وی از بسکه او نظر	چون عاشقان برو تو ای آفتاب کرد

و ازین قبیلست آنچه بغیر ذوی العقول خطاب کنند مناظراتی که شعرا میان ایشان
 بنزد چون مناظره سیف و قلم و عقل و عشق و گل و مل مثال آن بی حیثیست از

بجای اسکان تشبیه
 گزافست و غیره
 که از لغات عامه و این
 بیابان بخت کرده و این
 استعاره تشبیه باشد
 بجزای شیخ المولود
 به اصناف است
 بجز صبر صبا اصناف
 استعاره تشبیه
 صبر بیداری و زلف کش
 و چشم دولت سودگشت
 بفرق استعارت دولت را
 چشم و دانش اباغ ثابت
 نموده مثال و مگر
 پیر سهرزاد ز عهد شباب
 کرد کز مهر و مه و دیده
 خود را پر آب کرد چون
 عاشقان برو تو ای آفتاب
 کرد و ازین قبیلست آنچه
 بغیر ذوی العقول خطاب
 کنند مناظراتی که شعرا
 میان ایشان بنزد چون
 مناظره سیف و قلم و عقل
 و عشق و گل و مل مثال
 آن بی حیثیست از

وخواجہ سلمان ساوجی مصری گفته کہ در نصف اول وی سه چارست و در نصف
آن سه چیز دیگر مقابل متضاد صریح است عیشیاء و روان فتی برون

اگر چه چون جد را ز بود محض گرم *
 شاعر جمع کند در کلام میان الفاطمی که صد یکدگر باشد چون گرم و سرد و دماز و کوتاه
 سیاه و نار و اشال آن مثال از قول ابی المونین علی ابن ابی طالب که می شنید
 اعظم الذنوب صغر عند صاحبها و نیز داری ابوالقاسم حریری گوید
 و زیادت و بس نیکین تقدر غیر العیش الا خیر و از در المحبوب لا یضیق
 رسولی و ایضا و ابیض قودی که اسوئحتی دنی بی العذر الا که
 فیا حشد الموت الاحمر و در پاریسی الواسع حلی کوتا
 دارم در اشتیاق تو ای سرو و سیم
 رخ زرد و اشک سرخ و لبان خشک و دهن
 عیش من تلخ و دمار و دل من تنگ و خم
 چشم من سرخ و چو غسل رخ من در چو
 صبحم چو شام نور چون است و گل چو خا
 مثال دیگر ابی خسر و دیوی فرماید مرا از بیت اول است که کوتاه و دراز در آن و آن
 روز و صلح هست کوتاه و شب هجرم رسا
 ز بنا گوشت دلم گرم شد گشتی آنجا بود
 خلد برین است که کن بکوه و دشت
 سرخ و سفید و گل کبود و پیر و زرد
 و خواجه سلمان ساوجی مصرعی گفته که در نصف اول وی سه چیز است و در نصف
 آن سه چیز دیگر مقابل تضاد مصرع نیست ع همیشه در روانت برون است

نهایت آرام و قرار
برای اجابت با عرش
که در جنت است
و غلبه بر کمال است
سازنده اعداد و حساب
و کمال و غضب و شرف
و تشبیه و تواتر
و غنای و خفا و کشف
و هم چنین طبع و شایسته
و درین دعوت و کفر و
و درین دعوت و کفر و

مولانا قاسمی صاحب شبنیانِ خیال گفتہ و مہرِ صریح و مگر برای و گفتہ بر زبانِ طوفانی آنست

حضرت قبلہ گاہی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

برخاست نشاط زد و دغم ویراست

بکشاید در عدل و در ظلم به -

مصرعی موافق آ این فرموده اند ع

صلوات جنگ و مهر و کینت عشر موت و بین

عبدالواسع گوید

اوستاد ابوالحسن جرجانی

طبیخ جود خوشمزه و حلالت باد و آت و نار و طبعین

نار کی کہ سفر کی ہوا، عالم بہر

ما و ک که در آواز تنه میخیزد

خاک که تپه را بکشد به یک

آیا که تعزیه و تالار و تالار و تالار

ابنیه مورد به توان بودن و پس | احوالی که به است باز است به معنی
لا اخص به تضاد است آنچه تعبیر کند به معنی غیر متقابل ابد و لفظی که نظریه معنی اصل متقابل که یکدیگر

مِثَالِ عَزِزِي وَعَمَلِ كَفِي
لَا تَعْبُدْ إِلَّا سَيِّدَ مَنْ رَجُلٍ
ضَحَكَ النَّسِيبُ مِنْ رَأْسِهِ فَمَا

نمودی بر این تعبیر نموده توضیح که معنی اصل مقابلت بر نگار و دو بارسی این صریح

گل بخندم تا هوا بگردد است . شگفتی که از بخندم نمود و نزول را

مگر بخشود و اگر نظایر حق تعالی اندر دست است و سر از غبار

[illegible]

بشناد و لم یومل خود بار
مراد از نشاندن نشادیت ملاحظه

اصل مقابل بسن و این قسم را ایهام تضاد نامند المراجعات النظمیة

این صنعت استاسب نیز گویند و لیکن باشد که مشی باشد هر خبر با راجع را ند که با

بیکدیگر مناسب داشته باشد مانند ماه و آفتاب و گل و بلبل و نیر و کمان و اشغال و صنعت

وزناری و پارسى بحد و نهايت است مثال پير چارچى

با عقیق لب اولی خشان که گبر

١٠٠

۱۰۰

وہابیہ

مودق مراد داشت
 از دانشمند
 صاحب خند
 صاحب خند
 آن مرد پس
 در وصف
 فایز شده یعنی
 بگوید
 باید کرد
 نظر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سراجاً مبيناً

ان آوردن در کسی غیر مناسب است و لفظی که حسب مفهوم با هم مناسب است از دیگر معنی
مناسب و در جای مقصود نباشد چنانچه در قرآن مجید **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانٌ**
وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ این مراد از نجم درین آیت معنی ستاره مناسب است
بَشْمَلٍ مُّسْتَوٍ وَذُرِّيَّاتٍ أُولَئِكَ خَلْقٌ مُّوَدَّدٌ

با وجود لب لعل و خط مشک افشاش
 یاد ظلمت گن چشمه جوان کم گیر
 چاکرانه بگنیزم چو خیا طانند
 آرزو خیا طانند ای ملک کشور بگر
 بر نیزه قد خصم تومی پیا میند
 تابزند بشیر و بد و زند به تیر
 طوسی
 زبرد زری که شد سر چین لالای
 جانه آزادی آمد راست بر بالای
 آرزو و بند بند من مقراض جفا
 سر خود این ندارم بکرمان از پای
 رشید و طواط گفته و شیرین است
 باز هم تو جو تو ز پر شمشیر
 چون فندق مهر تو ز با نم درست
 بر تیر که از چشم چو باد ام تو جست
 حسین شانی
 مرا که دل و جان بود بر سر ز بیم
 کنون مثال ارم بشد بیض ابریم
 و قسمی مناسب است آنچه انجام کلام مناسب
 باشد با غانم کافی التزیز لایک
 اکبصار و هوید اکبصار و لطیف و درباری
 ز جبر و وصل تو در جرم چه چاره کنم
 نه در برابر چشم و نه غایب از نظر
 ملحق آیه تناسب سی با یها م تناسب
 آن آوردن در کنی غیر مناسب و لفظی که حسب مفهوم با هم مناسب است از آن اگر چه معنی
 مناسب در جمیع مقصود نباشد چنانچه در قرآن مجید و الشمس و القمر و الحسان
 و النجم و النجم و النجم این مراد از نجم درین آیت بمعنی ستاره مناسب است
 شمشیر و درباری آیه خسر و فسر موده

مجنون تو محض ہونے لگاں | مجھ کو تیرا بہار لے

مکشوف تراشعار لیے ۱۔ حسن مطلع اہل ان پرستی اطلاق

که بعد از الملح باید و پاکیزه و مطبوع و دلنشین باشد چون خوبی او مطلع احسنی باشد
در آن مقدار حسیطه نامند خواه محمد باو گفته باشد یا شست که شستنی مفید احسن

مطالع حسرت حسن مطلع از دوا آید
در مدحشان لعل و همد از بر می آید

آن یعنی کان نیست بصورت کان سر

شاعر از عمارتی که شمار ایدان شمشیر نموده باشد خواه غلام خواه مستور و با هر چه از این طرز

طائف محدوده آرد و سالت افزا و تناسل منقسم را از این زمان به بعد از این زمان

صنعت اگر نہ پائے ہوئے ان کا کہہ دو

نَا السَّاعَةَ خَطِّ الْمُهَيَّجَةِ الْقَدَمِ
مَطْلَعُ الشَّمْسِ يَتَغَيَّرُ الْكَلْبُ هُجْرًا

سَأَلْتُ سِرًّا وَنَسِيْتُ بِهَذَا الْهَوَى اسْتَعْمَلْتُ سَمْسِي رَدِّيَ أَنْ لَوْ بِنَا
فَقُلْتُ لَكَ مَطْلَعُ الْحُمُودِ وَرَأَيْتُكَ فِي الْحَمْدِ الْفَرْدِ الْكَوْنِ

ظہرت مہر و لہین ستم ابجد و دربار سی سید اوری گوید
نہ از ان در آست افنگو

هرگاه: پزوه برابر مرقه افندونی
در مراح او اثر هیبت دستور نیست

عبد الواسع لوید

نماست عمره عزیز روز لف عین بنیر
چو بیج و خایه قطب کمل قلبه جاہ

امیر میرزا و

صبح القفر له خورشیدت کجاست
اسمان وی ملک چه نمود

دل از حویران عالم حله بستان
ز بهر قلعه سجوی الر شب

جلال الدین الدنیا کہ دین ا | حصاری بست کرداریم رشک

جمیر فاریاسے

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا۔ وہاں اس کے گھر والے اس کے بارے میں پوچھا۔ اس نے سب کچھ بتا دیا۔

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا إِنَّهُ كَانَ كَلَمًا وَبُحْرَانًا

۱۰۰

و من بر همین مصلح ابداع فصل مدح را ختم نمود و در آن سه المثنوی علی التمثیل و هو سی نم
الرفیق بر دانش پسندان سخن در خواندن عقل و هنر مجتهد و مشق خواند که در جمیع این صنایع
ند که روش قدال را باید که لفظ را تا بجای معنی سازد و نه معنی را پیرو لفظ گرداند و میان این نظر
فرق است نقص است که از بزرگی فرق خواستند میان صاحب صوابی جو
فرمود که صاحب مثنوی بد چیز که نخواهد و صوابی مثنوی بد آن جور کند از نجات که
گفت قاضی شهم که راه رسید نامه صاحب در باب غزل وی ۵
ایضا القاریقم قد عزننا کافقم بخدا که مرا تغییر ساخت مگر این سخن شوم
نواوستاد ابوالقاسم حریری یا آن کلمات چون از تصنیف مقامات خارج گردید و او را
نصاحتش با کثافت اطراف شایع گشت و سخن در آن کاری بیضا نمود بوجوب علم المقدر
بالله خلیفه عباسی در دارالانشاء نشانده توانست از عهد آن بزرگام بجز اعتراف نمود زیرا که
مقامات حکایات خود ساخته نوشته معنی امواتی لفظ آورده بود و در مقام خلاف آن
لفظ را مطابق معنی پاشی آورد و بین الحالتین بون بعید

آنزلف مشکبار بران وی چون گکار شب در بهار میل کند سوی تو هستی	اگر کونه است کوتهی از وی عجب مدار آنزلف چون شب آمد و آنزوی چوین
امیر خسرو میفرماید لایق است بار و زبر بر این شبنم گریه	اوست نور و زین چون شنبه آنکه از اقسام غیر ظاهر بقیوست و در فصل

هر چند خفا باشد لطافت آردن تو معلوم اصحاب دانش بهوش است که در جمیع اقسام که مذکور شد اگر شعروم بهتر باشد از اول در سلامت عدوت و حسن کبیت غیر آن قبول اگر	میشماند حکیم از رقی گفته ز خون نگ یوازی که نگ کرد آل حکیم
در زمین بخت صدف دانه انا	صدف ز بیم بلان در شود بکام نهنک اگر شرفانی در لطافت و پاکیزگی برابر

باقول باشد هم از دم دور است اما فصل و این است چنانچه فرخی گفته بد تو گفتی سر سویت در میان قبا	برخ تو گفتی مایست بر نهاده کلاه آنکه بندد سرو و کلاه ندارد ماه
--	---

و رشید و طوطا ط گفته

ماه مهر و از انات میکنم تشبیه تو بی جوامه اگر ماه را کله بودی	که این سخن بر عاقلان خطا باشد تو بی جوسروا اگر سرو را قبا باشد
و اگر شرفانی ناقص دون و از اول در فاست ابر باول باشد قبیح و مذموم چنانچه این سفر گزیرم و گفتیم گزیرم از غم تو	اگر چه دور برستم غم تو افزون شد غم عشقش بهر منزل فزون شد
سفر کردم که از در کشش هم یک نسخه حکم باخذ و سرقه نباید نمود تا معلوم شود که شاعر دوم از شاعر اول بوده و هنگام انشاع	

در این کتاب از زبان
آمده در این فصل
خود در سرود و در این
با قوت شورا از این
بلان کام نهنک
کیده و وایر شود
مردارید از غنای
مستغرق که در اول
طلای با کلبه
آینه و نوشته که در
فغانی بوده چرا که
معلوم میشود و غازی
طی به ده درین طبع
گفته و طایه
نظر معلوم است
آمده از او است
و در این کتاب
نمودن در این
انندون

در ایامی برای وحدت
و شکیلی هم می توانست
شون ۱۲ بهار خانی
موسسه جای جباری
با هیئت کفایت
نصرتی جباری شون
به جباری جمع جباری
بودل شاعر و ادیب
و اینها دارد شدن نفون
آدمین جباری جباری
از باب فاعل ز سرور
ظاهره جباری
۱۲

اور این خاطر داشته و الای می تواند بود که از قبل توارد و خاطر با باشد یعنی آنچه بدین احوال
 کرده بحسب اتفاق بدین اینهمه طور کرده باشد اسماعیل کمال الدین گوید
 مگر توارد و خاطر که در مجاری آن
 دوراه رو که برای روی و بد بر خیزد
 نه ممکنست که شش معضم شود بر
 عجب نباشد اگر او قند را بر چاه

وایات اشکه که راقم حروف جهت اقسام سرقه آورده و کلاً اوصافش که سرقه باشد ملک
مجموع توار و خاطر باست چه اکثر است که بیت دو بیت توار میشود چنانچه در خلاصه الحاج
مسطور است و میر نظام الدین غم قصیده در معجزات سلطان احمد مرقندی در سلک نظم
کشیده جهت طلب اصلاح بنظر میر نظام الدین علی شیر کزرانیده آبخواب بعد از نال و
اندیشه گفتند که بعد از منی که مشتمل اسم و حسبت بیت دیگر میباشد تا سخن مربوط شود و بپیر سخ
تصدیق بمعنی نموده التماس کرد که آن بیت را شاعر سلک نظم آید آبخواب جواب فرمود
که شما هم فکر نمایند من نیز نال کنی نگاه هر یک دوات و قلم و کاغذ پاره در پیش آورده
متفکر شدند و بعد از خطه هر یک بیتی گفته و نوشته یکدیگر را دادند که حرفی از

نغمه داشته و آن بیت اینست ۵	بهار باغ جوانی نهال گلشن عد
گل یاض کرم سرو جو یار و فا	هم چنین حضرت قبله گاهای بوی ناله ابا

در صفت کسب پیشی فرموده بودند و زری هر از احمد باقر داستان آشنای آشنای موسی و موسی	همخواند آنجا تو آمده بود
کندی بسجوز لطف ماه رویان	غم اندر خم چو جعد مشکویان

عزلی گفتند و دو بعد از ده سال در دیوان شیخ فیضی مطلع آنقل بعینه بنظر افتاد مطلع عنایت
عالم ز آب دیده مانم گرفته است طوفان اشک داشت که عالم گرفته است

در ایامی برای وصال
و شکیلی ام چنانچه شد
۱۲ سه کل الفج کاف
تندی و تشدید لام
حسرت از حسرت
و فوج است بر حسرت
ای روی و گردن
سخن پریشان و زبیر
بر خط و به موسیقی
حق برسم آمده
و عاشق در لغت
به موسیقی
و در یاد و در
و یک
مغنا
ستمل
عاز از شد و بادا
عاشق معینی
و عاشق
ببیند ای است
صدرا ازین
چندان شد

منقولست که چون شیخ محی الدین بنی از تصنیف منقوشات کی فایع گردید پیش از انکه ارا
 مسوده نقل دیگر برداشته شود کتاب مذکور مرقوم گردید شیخ بزرگوار بعد از آنکه تصنیف
 اثر ثانی متوجه ترتیب صحیفه مذکور گشته با تمام رسانیده قضا را بعد از چندی نسخ مرقوم
 چون بدویدیم را با هم مقابل نمودند جزاوی نام زیاد نشده بود همچنین از دانش و
 حضرت مرزا الغیب را کافی نقل کنند که وقتی در مجلس لطف ایشان از حدیقه حکیم ثانی
 مذکور میشد جناب مرزا فرمود که اگر کسی از این انتخابی میکرد بهتر بود شخصی از مجلس معترض
 له شیخ خود انتخاب فرموده چون صحیفه انتخاب حاضر آوردند بومی چند خواندند موافق طبع و
 آن بادشاه پنهال و نظیر نقیاء و مجدداً فرموده که ازین هم انتخابیستی نمود درین بیت خود
 بنفس نفیس متوجه اینکار شده از نسخه منتخب انتخابی دیگر که خلاصه خلاصه باشد اختیار کرد
 اتفاقاً بعد از چندی اجزاء که به دست افتاد که ناره آخری شیخ خود پرچیده لب لباب
 از در و چون بیکدیگر مقایسه نمودند یک بیت زیاده یا کم شده بود خاتمه در ذکر بعض
 الفاعلی که بیان آن مناسب بن علم است المناظر اجماع الفاعلیست که تلفظ با
 باشد و الفاظ متناظر را بیکدم دوسه مرتبه نیز میتوان گفت که زبان زیاده و یزد
 چنانچه این نشاط که خواهی تو چه تجارت کنی کم کسی این الفاظ را در یکدم سه بار گوید که در شش
 تکرار و بعضی گفته اند موجب نقل جماع حروف قریب الخرج است ریاضاً چنانچه در بعضی است
 در باب خبر غریبان گذر کنی چه شود و فاما این قول ضعیف است چه لفظ الم عهد یا و جو
 اینحال که عهد وقعت حق آنست که هر چه تلفظ آن طبع سلیقه دشوار باشد بهر چه
 که بود متناظر است بغیر آنست که لفظ را از صوتیکه دارد بصوت دیگر گردانند تا وزن
 با قافیه درست گردد چنانچه ابو شکور جهت قافیه درین بیت نیلوفر نیلوفر گفته است

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۲۳۴
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۶
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۲۳۴
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۶

محراب بیدار است تعقید لفظی چنان باشد که در کلام ترتیب الفاظ موافق ترتیب معنی
 بلکه الفاظ مقدم و منوخر واقع بشود درین مصرعه چون آئی میکنم افغان نزاری می بینم
 و کفری تفضلی نیست که بدین و شش باشد چون برانی زین رم افغان نزاری می کنم
 تا با عبارات این است که در ابیات قصیده و غزل نیز با قافیه یک معنی تکرار واقع شود
 از آنجسب ضرورت و از وجهیت که اگر عدد غزلست باید هر حال آنقدر رعایت
 حواجه سلمان ساوچی گفته با ابطا درین قصیده قاده است این طریقی
 رسمینست یعنی هم و کوفی فلان نهاده و مطلع که مشتعل ابطا جلی باشد آنرا شاگلان مانند چیا
 بساطی سمرقندی گفته دل شیشه و چشمان تو بگر گوشه برزندش مستند مباد که بنا
 شکسته ش و شاگلان در لغت کار است که بکم حکام می نرود منت کنند و آنرا بکار نیز
 گویند و آنچه در بیت حسن مطلع قافیه مصرع اول مطلع را عاده می کنند آنرا ابطا گویند بلکه در
 مطلع بماند و در صنایع حساب نمایند چنانچه ایر خرد و بلوی فرموده رباعی

مرا با از طریق ساقی خود دیا و می آید	غم دیرینه باز مبرول ناشاد می آید
نواب یار منم زیرا که باز آید	سیر زلف پریشان گسیل می آید

حکیم سوزنی گوید در بعضی ابیات
 منکر بغیره برول مجروح من نمک
 و آنکه در آب گرمی چشم نمک زمان
 و ابطا در لغت کسی ابران داشتند که پابر خیزی نهند و اکفا و در لغت نیز گرد آید
 از قصود و در اصطلاح تبدیل نیست بحرانی که در مخارج نزدیک با و باشد چنانچه شیخ فیض
 درین بیت نلد من بین اباباصد قافیه ساخته فیاضی ازین ترانه بس کن

درین بیت ابطا
 قافیه یک معنی
 ابطا درین
 بیت دوم
 درین بیت ابطا
 نیست لهذا مصنف
 نیاورده باشد
 اصل شاگلان
 ای چه شب گلان
 شاه بود که لایق
 مناسب و چون
 بنمایند الا که گویند

در این بیت ابطا
 قافیه یک معنی
 ابطا درین
 بیت دوم
 درین بیت ابطا
 نیست لهذا مصنف
 نیاورده باشد
 اصل شاگلان
 ای چه شب گلان
 شاه بود که لایق
 مناسب و چون
 بنمایند الا که گویند

خاتمہ مداح محمد و آلہ المنہ کہ بفرانغ خاطر و آرام دل بانجام رسید و باختتام شمسید
 این صیغہ نامی این سالہ گرامی کہ سخن شناسان اگر صاحب آفاق خوانند رستاخوار
 او ستاد و انا داند بجا است شتر شتر طبع و نظرش عجب لفاظی بکشد چرخ و خورشید
 نہرہ جبین بہت آئینہ معانی از عینش چرخ جمال محبوبان بنماید
 فقہ شریع مطلع وصالہ ویان من سیم و پایان بہر بخش مانند صبح مجرای پریشان
 دلہا مملو از اشعار تازہ و شمعون مضامین فی اندازہ جای است کہ بہر فرخ از نور
 و بہر نکتہ اش سیمان ابر کہ بند و دانا یان اند کہ چیز اکہ صاف شدہ و چہ لطافت باک
 برودہ و رفتہ **۵** نگویم نامہ گز فردوس باغی بہ شب امیدار روشن چراغی بہ بتایخ
 ماہ رمضان المبارک سنہ مکذذہ رخصت چیری علی صاحبہا افضل الصلوٰات موافق سنہ
 بست چہار جلوس بوخندہ بوجہان او نذرمان مالک و ران بادشاہ سلیمان جاہ
 عالم پناہ قافلہ سالار راہ حق تعالی مجازی بو لطف شہاب الدین محمد صاحبۃ ان ثانی
 شاہ جہان بادشاہ غازی **۵** کہ بادایت عالیشان ابد نصو بہ امید و امان
 سخن و سخنوران ہنرمند و آست کہ بہ نظر شفقت و اعطاف نگذرد و از خطای
 باشد و رگزد و اگر نقل برد از ندنی مقابلہ نگذارد **۵** آنکو کند طبع قابل بہ از بعد
 نوشتش مقابل بہ یا حریفی از نیمہ کند کم کہ باد گوی خلاش از غم بہ انجام کلام بد
 سینماید **۵** این نامہ سنہای آفرین باد بہ انشاء اللہ ہم چنین باد
 اللہم صل علی سیدنا خاتم الانبیاء و المرسلین محمد و آلہ جمعین بہتیک یا رحمہم الراحمین
 اللہم فی اساکلہم فوق کصلح حال و سن بخاتمہ فی المال انک المنان اجمع المفضی

تمام شد

نثر خاتمه

ای اهل بنابر صنائع قدت کامله اش برهانست مبین که ایا
 عناصر و حسن و مسدس شش جهت و سبع افلاک و ثمن مثبت و هشت
 صد و ست ثنای مبدعی که تزیین اوراق آسمان نقاط نجوم و بطور کهکشان بدو
 احسن و دلایست و شجرتی که بجا بیت برود مصرع زلف الفیضی و صا و چشم بر خفا
 محبوبان ساخته او و جواهر و ابهرت افرو و درود و شکاثر شارق و سبک و لوح انشای
 کائنات سر دفتر صحیفه موجودات مطلع خورشید و لایت مقطع قصید رسالت گوهر فرد و جبر
 محمد مصطفی علیه صلوٰه اعلیٰ و اعلیٰ آله و اصحابه و امم الارض و السما اما بعد میگوید
 احقر عباد الله الصمد القوی مقبول حمد این لانا مولوی قدت احمد گو با پیوسته
 و حاشا آنکه چون نسخ جمیع اصنائی که ملو از لای صنائع و بدائع گوناگون مشحون اند فواید
 بوقلمون و درین هنگام یک فرجام در عین آگند دلی با اشارت پر شارت سیدی شد
 برج مقبولان بر جناب میر حسین صاحب مروت و نه خزانة فقرات مغلقه اش از کتب
 و اصطلح و شروح مولوی و بیانی منقح نموده بحالی حواری سیرت و بحلیل حل معضلات آرسطو
 منظور نظرو الای قوت طلبان مطبوع طبع رسای معنی نسیان گردید اکنون بنا بر رفع عام
 به تصحیح مالا کلام و نیز بکنار و دو صد و شصت یک بحری در طبع حسن و حسن اتمام جناب
 میر حسین صاحب ایضاً لب طبع و آمد ترصد از صافی دلان انصاف طبیعت آنست که هر چند
 ماصفا و دوع مالد نظر فرموده و هو و خطا را بذیل عفو و عطا پوشند و الله لی التوفیق بعد از ان

صحیح نامہ اغلاط مجمع الصنائع

۲	۱	۱۲	۴	۵	۱۱	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰
---	---	----	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------

۴۹۱۵۵۵
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یو پیہ دیرا نہ لیا جائے گا۔

۱۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۲۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۳۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۴۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۵۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۶۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۷۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۸۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۹۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے
 ۱۰۔ ایک کتاب میں ایک شخص کا نام لکھا ہے

